

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190193

UNIVERSAL
LIBRARY

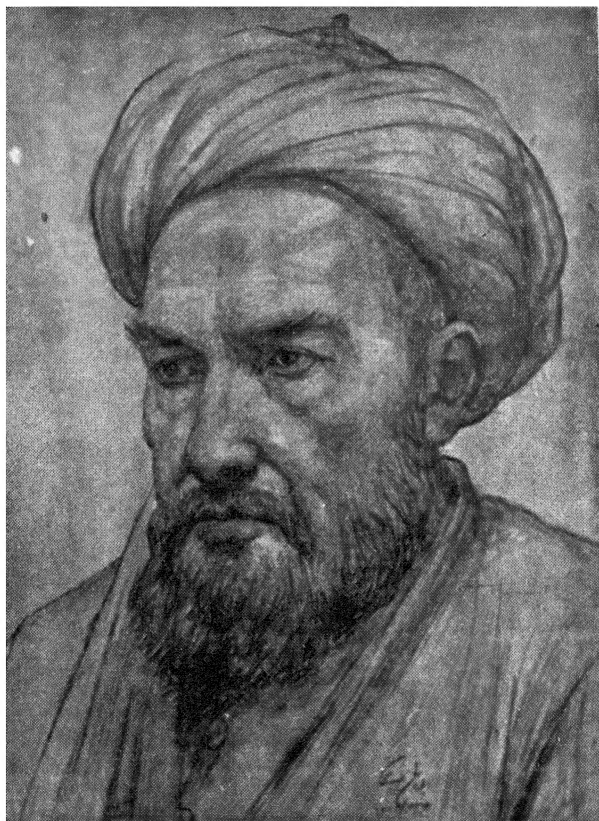
OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No 3 - 1 2456 Accession No 1212

Author 1212

Title 1212

This book should be returned on or before the date last marked below



نصیر حواجه نصیر طوسی
(کار استاد هنرمند آقای ابوالحسن صدیقی)



امشارات دانشگاه تهران

۲۹۸

یار نبی بقیه نین سال خواجه نصیر طوسی

دفعه اول

خواجۀ طوسی

و برحمۀ نازی آن از

و گن الدین محمد بن علی گزگانی استرآبادی
رندۀ در ۶۹۷ و ۷۲۸

بکوشش

محمد تقی دانش پروه

خرداد ماه ۱۳۳۵

چاپخانه دانشگاه

فهرست

فصول فارسی	فصول تازی
فصل نخستین توحید (ش ۱- ۲۴)	الفصل الاول فی التوحید
فصل دوم عدل (ش ۲۵- ۳۶)	الفصل الثانی فی العدل
فصل سوم نبوت و امامت (ش ۳۷- ۴۹)	الفصل الثالث فی النبوة والامامة
فصل چهارم معاد (ش ۵۰- ۶۱)	الفصل الرابع فی المعاد

د پياوړه

خواجۀ طوسی ار کسانیسکه بخوبی توانسته اصول آئین دوازده امامی را بر روی مبانی کلامی استوار ساخته، و شاید بهتر از دیگران آن را با قواعد عقلی سازش داده است. او کتابی بنام تجرید العقائد نگاشته و یکدوره کلام شیعی در آن آورده، و روشی تازه و روشن و پسندیده در آن پیش گرفته است. آنرا در بغداد سال ۶۶۰ هـ او خوانده اند (فهرست مجلس ۲: ۳۸۹/۷-۶۳۰) کو چکتر اراين قواعد العقائد اوست که بسیار ساده ولی بزمغز هست. اراين کو چکتر همین فصول است که ما نا از قواعد العقائد گزین گشته است. او در این فصول از فیلسوفان و اشعریان جبری خرده گرفته و اندیشه معتزلیان و امامیان را استوار بداشت. کو چکتر از اینها رسالۀ امامت او اس که روش منطقی از آن کاوش نمود، و مانند گرارش فصل امامت فصول می باشد (ش ۶۸۱) کتابخانه ملک گ ۳۵ ب- ۳۷) کو چکتر ار همه اینها رسالۀ اعمقادات یا اقل المعتقدات الواجبة اوست که در بیان آن از قواعد العقائد یاد نموده است (فهرست دانشگاه از نگارنده ص ۵۳۱ و ۲۰۱۵)

طوسی در همین فصول گذشته ار بسیاری از مسائل در زمینه آفریده شدن عقول از خداوند و مسئلۀ صدور کثیر از واحد بر فیلسوفان تاخته است. همچنانکه در قواعد العقائد و تجرید نیز چنین کرده است. مگر اینکه در شرح اشارات (نمط ۶) در همین زمینه از آنان جانبداری نمود و در رسالۀ عقل (۱) ار راه حکم ذهنی و نفس امر بود عقل کلی مجرد را

روشن بداشت؛ و در پاسخی که سال ۶۶۶ پیرش شمس الاسلام قاضی هرات (مانا قاضی فخرالدین محمد بن عبدالله بیاری) داده است (۱) و در رساله علل و معلولات (۲) از مسئله صدور کثیر از واحد بروش ریاضی کاوش نمود؛ و رسته علمیها و معلولها را برای فیلسوفان آشکار ساخت باری طوسی در این فصول درست بروش کلامیان رفه ورشته آشنائی خویش را با فیلسوفان گسسته است؛ و یکی از شاهکارهای او در آن و در تجرید و قواعد المعایید همان یاری از آئین دوارده امامیان میباشد. که گرچه پیش از او ابواسحق ابراهیم نو بختی داسمید نیمه نخستین سده چهارم در الیافوت (۳) و سیخ مفید و سیدمرضی و شیخ طوسی و کراجکی و ابن زهره و دیگران کتابها نوشته و این آئین را مدلل ساخته اند؛ ولی گویا نوشته های آنان بروشی و گزیدگی بکارشهای طوسی نباشد. طوسی این فصول را چنانکه از دباجه ترجمه تاری و دباجه گزارش سیوری بر میآید بنام «الفصول فی الاصول» نامیده ولی در فهرستها همان «فصول» خوانده شده است

طوسی از این فصول فارسی تحت همان فصل نخستین را که در او حید است نوشته سپس بدرخواست دوستی دیگر فصلها را بر آن افزود و از اندیشه شیعی دوارده امامی کاوش نمود. سه نسخه از آن در کتابخانه آسنا به طوس (مسهد) و یک نسخه در دانشگاه (۴) و یک نسخه در

۱- همین فهرست ص ۱۸۷ ش ۱۰۷۹/۴ ص ۸-۱۳- سرگزشت طوسی از آقای مدرس رضوی ص ۲۶۲

۲- همانجا ص ۳۰۵ ش ۱۰۷۹/۱۲ ص ۲۶-۳۱- مدرس رضوی ص ۳۱۸

۳- همان فهرست ص ۵۴۰ ش ۲۸۲/۲

۴- فهرست طوس ۶۵۰۱ ش ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۴ ش ۹۱۶- فهرست

دانشگاه ۲۳۲۵:۳ ش ۱۱۱۹/۷ تاریخ ۱۰۵۰

کتابخانه ملک (ش ۱۵۶۷) بتاریخ ۱۰۳۴ بخط نستعلیق باجبر و اختیار فارسی طوسی) هست و در ۱۳۱۳ باجبر و اختیار بتاریخ ۱۳۱۴ و آغاز و انجام در ۱۳۱۳ و جام جهان نما مانا از دشتکی در ۳-۱۳۱۲ بخط نستعلیق با اندازه بغلی بچاپ سنگی رسید (ش ۲۴ و ۸۷ مجلس) ۲۴۸ و ۲۹۲. آقای مدرس رضوی در سرگذشت طوسی (ص ۲۴۹) از این فصول و ترجمه و گزارشهای آن گفتگو نموده است. این فصول پارسی را گزارشی است که بگواهی فهرست طوس (۱: ۵۹ ش ۱۹۵ و ۱: ۶۵ ش ۲۱۴) و نوشته آقای مدرس رضوی از محمد بن احمد خواجهکی شیخ شیرازی شافعی شیعی شده است و در گلکنده دکن در ۹۵۳ به پایان رسید.

• ترجمه تازی فصول از رکن الدین محمد بن علی فارسی گرگانی استرآبادی حلّی نجفی شاگرد علامه حلّی و شارح مبادی او در ۶۹۷ و زنده در ۷۲۸ می باشد که اوصاف الاشراف و جبر و قدر و اساس الاقتباس و اخلاق ناصری و شرح ثمره بطلمیوس طوسی را هم بتازی در آورد. يك نسخه از آن در طوس و دو نسخه در دانشگاه هست (۱)

بر فصول تازی چندین گزارش نوشته اند، و پیداست که دانشمندان شیعی در سده ۸ و ۹ و ۱۰ بسیار بدان میپرداخته اند. اینک نام و نشان آنها.

۱- شرح فصول فخر المحققین پسر علامه حلّی که آقای مدرس رضوی در سرگذشت طوسی یاد نموده است (ص ۲۵۱)

۲- الانوار الجلالیه للفصول النصیریة از شیخ مقداد بن عبدالله سیوری، حلّی (۲۶ ج ۲/ ۸۲۶) که در ۸ رمضان ۸۰۸ برای سید نقیب امیر ملک جلال

۱- فهرست طوس ۳۱۴۰۴ ش ۹۱۷- در بعه ۲: ۴۲۳ و ۴: ۱۲۲ - فهرست

دانشگاه ۵۶۳: ۳ ش ۲۸۲/۳ تاریخ ۱۰۳۶ و ۱۰۸۸/۳ تاریخ ۱۱۹۸- نسخه ش ۲۵۲۰ کتابخانه ملک بار ساله ای از ابی مخنف

الدین ابی المعالی علی بن شرف الدین مرتضی علوی حسینی آوی و فرزندش
ابو الفضائل سید نقیب شرف الدین مرتضی علی پرداخت و از نگارشهای
نخستین سپوری میباشد (۱)

۳- شرح فصول امر سید عبدالوهاب متکلم بن طاهر بن علی بن
داود حسینی استرآبادی که در روز چهارشنبه ۲۳ رجب ۸۳۳ آنرا پایان
رساند (۲)

۴- جامع الاصول فی شرح الفصول از نجم الدین خضر بن شمس الدین
محمد بن علی راری حیلرودی که در کر بلا یا نجف در روز آدینه ۲۰
رمضان یا دهه نخستین محرم ۸۳۴ آنرا بانجام رسانده است در
کشف الحجب سال نگارش آن ۸۶۱ نوشته شده و درست نیست. چه اینکه
تاریخ نوشتن نسخه طوس ۱۹/۲ع ۸۵۶ و تاریخ نوشن نسخه ذریعه
۸۵۲ است (۳)

۵- شرح فصول از کمال الدین حسن بن محمد بن حسن بن حسین
استرآبادی نجفی در تون در نیمه روز دوشنبه ۱۵ ذی حجه ۸۷۰ بدستور
سلطان عبدالطلب موسوی (۴)

۶- تحفه الفحول فی شرح الفصول بتاری که بگواهی فهرست طوس
(۴: ۴۱ ش ۳۹۲) و نوشته آقای مدرس رضوی اینهم در گلاسکیده دکن

۱- ش ۸۲/۴ و ۳۸/۱۰۴۶ و ۱۱۱۵ دانشگاه (ص ۵۳۹ و ۲۱۴۳

ج ۳ فهرست)- طوس ۳۳۰۴ ش ۳۶۸ تا ۳۷۰- کتوری ص ۶۷- ذریعه ۴۲۳۰۲

۲- مدرس رضوی- طوس ۱: ۵۹ ش ۱۹۷ - کتوری ۳۴۴

۳ - کتوری ص ۳۴۴ و ۱۵۱- فهرست طوس ۶۰۰۴ ش ۴۲۹ -

ذریعه ۵: ۴۱

۴- مدرس رضوی- نسخه دانشگاه بخط نسخ محمد بن علی بن اسد در

بایان جمادی دوم سال ۸۷۵

بسال ۹۵۳ بنگارش در آمده وار محمد بن احمد خواجگی شیخ شیرازی یاد شده میباشد .

۷- منتهی السؤل فی شرح الفصول بتازی از شیخ علی بن یوسف بن عبد الجلیل (۱)

۸- شرح فصول سلیمان بن احمد آل عبد الجبار بحرانی ۱۲۲۶ (مدرس رضوی ص ۲۵۲)

۹- شرح فصول ناصر الدین عبداله بن عمر بن محمد بن علی فارسی بیضاوی (مدرس رضوی ص ۲۵۱)

۱۰- در ذریعه (۱۲۲۴) از معراج الاصول فی شرح الفصول یاد شده و شاید جز گزارشهای یاد شده باشد

۱۱- ایضاح الاصول فی شرح الفصول از علاء الدین ملک علی تونی از دانشمندان زمان شاه سلیمان وزنده در ۱۰۹۸ (۲) بنام حسینعلی علیخان پسر شیخ علیخان زبگنه اعتماد الدوله صدر اعظم روزگار صفوی که گزارشی است بفارسی بر فصول تازی و دیباجه آن راهم ندارد و او در دیباجه مینویسد که این تازی از طوسی میباشد (نسخه آقای نفیسی بخط نستعلیق و من زبر خط سرخ و با عنوانها و نشانه های شگرف و در جدول زرو لاچورد که در آغاز و انجام افتادگی دارد)

۱- فهرست طوس ۴ ۲۶ ش ۱۰۴۰ - کسوری ۳۴۴ و ۵۶۱

۲- ابن توبی نگارنده آیات الاحکام فارسی است که در آن آیه های هر يك از عناوینهای فقهی را بر شمرده است و باید از همسیرشاهی ابو الفتح شریفی ۹۸۶ م نگارش پیش از ۹۷۴ بدستور شاه طهماسب یا میر ابو الفتح محمد تاج سمعی ۹۵۰ م گرفته باشد .

بنگرید به : ذریعه ۱۹: ۴۴۴ و ۲۷۷ - فهرست طوس ۱: ۱۸۰ و ۲: ۶۸ ش

۲۲۰- فهرست سپهسالار: ۱۲۹ - فهرست آقای منزوی: ۱: ۶۰ - ستوری ص ۱۳

و ۱۱۹۷ فهرست بهار هند ص ۱۱۰ ش ۱۴۵ تاریخ ۱۰۸۸

در این چاپ کنونی برای متن فارسی از نسخهٔ دانشگاه و نسخهٔ
 ملك و چاپ ایران و برای ترجمهٔ تازی از دو نسخهٔ دانشگاه و يك نسخهٔ ملك
 و شرح سیوری و کمال الدین استرآبادی بهره برده شده است؛ و چون نسخه‌ها
 بی غلط نبود ناگزیر آنچه درست پنداشته شده در متن گذارده شده و نسخه
 بدلها چندان در اینجا نیامده؛ مگر پاره‌ای از آنها که میانهٔ دو کمانه
 گذارده شده است. امید که خوانندگان را سودمند آید.

محمد تقی دانش پژوه

بسم الله الرحمن الرحيم

[وبه نستعين]

الحمد لله رب العالمين

والصلوة والسلام على محمد

وآله الطيبين الطاهرين]

I

[فصل نخستین : توحید]

۱- اصل : هر که از چیزی آگاهی یابد، لامحاله، از هستی آن چیز آگاه شده باشد. چه بضرورت داند که هر آنچه یابند باشد؛ و آنچه نتوان یافت پس هستی که آنرا وجود خوانند؛ دانسته باشد. چون آن هستی جزء است، از این هستی که یافت؛ و هر که کل داند، از پیش جزء دانسته باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد حمد الله الواجب وجوده ، الفاض على ساير القوابل
جوده ، والمتفاوت بحسب القوابل (العبول) طله وجوده ؛
الذى منه بدء الخلق واليه عوده والصلوة على النبي الذى هو
بحر العلم وطوده ، محمد وآله ، مانمى مدة شجر واورق عوده
فان علم الكلام ؛ و ان كثرت اسرار ه ، و بعدت اغواره ،
و تشعبت مسائله ، و تصعبت دلائله ؛ الا ان زبدته التى
لا بد منها ، و لم يجز لكل مكلف ، المدول عنها ، قد
ضمنها المولى المعظم ، والامام الاعظم ، افضل المحققين ،
وسيد العلماء المتأخرين ، بصير الملة والحق والدين ، محمد بن
محمد بن الحسن الطوسي ، اعلى الله مكانه ؛ ووسع (اوسع) له
جناحه ؛ فى ورقات قليلة ، والفاظ بسيرة . غير طويلة وسمها
« العصول فى الاصول » الا انها لكونها فارسية ، لم
يعرفها العربى ، وعامها مع فصاحتها الطالب العجمى ؛ فلذلك
غاب شمسها فى اكثر الآفاق ، ولم يطلع بدرها فى العراق .
فرأيت عند ذلك ، ان اجردها عن ثياب الفاظها ، واحليها
بكسوة الكلمات العربية ليعلم طلبية العلم بفهمها ، ويعظم عند العجم
وقعها . يسر الله ذلك بمنه وحوله ؛ ونفع بها الطالبين بفضلها
وطوله ؛ وهى موضوعة على اربعة فصول .

I

الفصل الاول : فى التوحيد

١- اصل : كل من ادرك شيئاً ، لا بد ان يدرك وجوده ؛ لانه يعلم ضرورة
(بالضرورة) ان كل مدرك موجود ، وما ليس بموجود هو ليس بمدرك :
واذا (فاذا) كان وجوده ضرورياً ، كان مطلق الوجود ايضاً ، ضرورياً ، لانه
جزوه ؛ وضرورة المركب يستلزم ضرورة جزئيه ، فلا يحتاج الوجود الى

و چون این معنی مقررست ، روشن باشد که یابنده ، پیش از همه یافتها ، معنی وجود یابد ؛ و داننده ، پیش از همه دانستها ، حقیقت وجود ، داند . و هر که خواهد که شرح این معنی دهد ؛ یا بچیز دیگر تعریف کند ؛ محتاج بود بدانچه بوجود دارند ، یا باوجود دانند ؛ و این جنس تعریف را زیر کان نپسندند .

۴- تقسیم : هر که اندک تفکر کند ، بداند که موجود یا هستی او از غیر او بود یا نبود ؛ و اهل نظر اول را ممکن خوانند ، و دوم را واجب ؛ پس موجود یا ممکن بود یا واجب . امام ممکن را ، چون وجود او از غیر فرض کردیم ؛ بی اعتبار غیر موجود نتواند بود ؛ و چون موجود نبود ، موجود غیر خویش ، هم نتواند بود . چه ایجاد ناموجود ، در عقل محالست . پس ممکن ، بی اعتبار غیر ، نه موجود باشد ؛ و نه غیر او را از وجود تواند بود .

۴- اصل : هر که حقیقت واجب و ممکن ، چنانکه گفتیم دانست ؛ بی زیاده کلفتی داند ، که اگر واجبی نبود ؛ هیچ موجود نبود ؛ که موجود بغیر یعنی ممکن را ، نه از خویش ، و نه از غیر ، پیش از وجود آن غیر ، وجود نتواند بود . از جهت آنکه همه ، ممکن باشند . پس غیر ممکن ، موجود می باید ؛ که تا آن ممکن ، موجود تواند بود . و غیر ممکن ، واجب بود . یعنی همچنانکه موجودات بسیار ، می بیند و می یابد ؛ بیقین داند ، که بعضی از آن واجبست .

۴- هدایه : و هر چه واجب بود ؛ چون وجود او بی اعتبار غیر ، واجبست ؛ فرض عدمش ، نتوان کرد . پس همیشه بوده باشد ؛ و همیشه باشد . پس واجب را باین اعتبار ، هم باقی ، و هم ازلی ، و هم ابدی ، و هم سرمدی ، توان خواند . و باعتبار آنکه ، سبب وجود موجوداتست ؛ صانع و خالق و باری توان گفت .

۵- اصل : و بعد ازین ، چون تأمل کند داند ؛ که هر چه در وی

تعريف. ومن عرفه عرفه بما يعلم بالوجود، او مع الوجود؛ وذلك لا يستحسنه الاذكياء .

٢- تقسيم : وجود كل شئى ، اما ان يكون من غيره ، اولم يكن ؛ والاول ممكن الوجود ، والثانى واجب الوجود . والموجودات باسرها ، منحصرة فيهما . والممكن اذا كان وجوده من غيره ، فاذا لم يعتبر ذلك الغير لم يكن له وجود؛ واذا لم يكن له وجود؛ لم يكن لغيره عنه وجود؛ لاستحاله كون المعدوم موجودا .

٣- اصل : كل من عرف حقيقة الواجب والممكن ، كما قلنا؛ عرف بادننى فكر : انه لو لم يكن فى الوجود واجب الوجود ؛ لم يكن لشئى من الممكنات وجودا اصلا . لان الموجودات حينئذ تكون ممكنة ؛ والممكن ليس له من نفسه وجود ، ولالغيره عنه وجود؛ فلا بد من وجود واجب الوجود ، ليحصل وجود الممكنات منه .

٤- هدايه : الواجب الوجود ، اذا لم يكن وجوده من غيره ؛ كان واجبا ، من غير اعتبار ذلك الغير ؛ فلا يمكن فرض عدمه ؛ وبهذا الاعتبار ، يقال له الباقي والازلى والابدى والسرمدى ؛ وباعتبار ان وجود ماعداه منه ، يقال له الصانع والخالق والبارى .

٥- اصل : ثم انه ، اذا تفكر؛ علم ان كل ما فيه كثرة ، ولو بالفرض ،

کثرتی باشد، بوجهی از وجوه فرضی یا فوعی؛ محتاج بود بغیر خویش، در وجود. چه هیچ کثرت، بی آحاد نتواند بود و هر چه در وی کثرت بود؛ مرکب باشد (بود). و هر چه مرکب بود، قابل قسمت بود؛ بدین سبب هم ممکن باشد؛ و هیچ واجب ممکن نیست. پس واجب بود؛ که کثیر نبود؛ بلکه واحد بود. و چون نشاید که از هیچ وجه مرکب بود، و یا قابل قسمت بود؛ پس از جمله جهات و بجملة اعتبارات، واحد بود.

۶- اصل: حقیقت واجب، يك امر ثبوتیست، از آنکه مدلول يك دلیلت؛ و آن امتناع عدمست. پس اگر در زیادت از يك ذات آن، (این دو) حقیقت فرض کرده شود؛ هر آینه در هر يك، بیرون از حقیقت، چیزی دیگر بود، که موجب تغایر باشد. و بدین تقدیر، هر يك مرکب و ممکن باشد پس این حقیقت، جز يك ذات بی همتا را نیست.

۷- هداية: معلوم است: که هیچ متمیز، حیز، نتواند بود، و حیز، غیر اوست. و هیچ عرض، بی محل، نتواند بود؛ و محل غیر اوست. پس واجب، نه متمیز بود؛ و نه عرض. و چون هر چه قابل اشاره حسی است، یکیست ازین دو؛ پس واجب، بهیچوجه، قابل اشاره حسی نباشد.

۸- تبصرة: معقول از حلول، بودن موجودیست، در محل قائم بدو. چون واجب، قائم بذات خویشست، حلول بروی محال بود. و چون متمیز نیست، محل اعراض، نتواند بود. چه هر متمیزی که بود، عرض در وی حلول کند.

۹- تبصرة: مفهوم از اتحاد، یکی شدن دو است. و این معنی،

در عقل محالست. پس اتحاد، بر باری، سبحانه و تعالی، محال بود.

۱۰- تبصرة: لذت و الم، تابع مزاجند. و مزاج عرض است و چون ذات او، سبحانه و تعالی، نمیشاید؛ که محل عرض، بود؛ لذت و الم، بروی محال بود.

۱۱- تبصرة: ضدان، دو عرض باشند؛ که بر سیل تعاقب، در محلی

كان وجوده محتاجاً إلى الغير، لانه محتاج إلى احاده، واحاده غيره، وكل ما فيه كثرة، او قبول قسمة، ممكن؛ وينعكس إلى قولنا: كل ما ليس بممكن، فهو ليس بمتكثر؛ فالواجب واحد من جميع الجهات والاعتبارات

٦- اصل: حقيقة الواجب، امر واحد نبوتى، لانه مدلول دليل واحد، وهو امتناع العدم. فلو فرض منه اكثر من ذات واحدة، لاشتركا في حقيقة الواجب، وامتازا بامر آخر، فيلزم تركيب كل واحد منهما، مما به الاشتراك، ومما به الامتياز، وكل مر كب ممكن؛ لما عرفت؛ فلا يكونان واجبين؛ هذا خلف. حينئذ لا يوجد من حقيقة الواجب الا ذات واحدة.

٧- تبصرة: كل متحيز، مفتقر إلى حيزه؛ وكل عرض، مفتقر إلى محله والحيز والمحل غيرهما. فلا يكون الواجب، متحيزاً ولا عرضاً. وكل ما يشار إليه بالحس، فهو ما متحيزاً و عرض؛ فلا يكون الواجب، بمشار إليه بالحس.

٨- تبصرة: المعقول من الحلول، كون موجود في محل قائم به. والواجب، حيث يقوم بذاته، استحالة عليه الحلول. والمحل متحيز، يحل فيه الاعراض. والواجب، حيث انه ليس بمتحيز، استحالة حلول الاعراض فيه.

٩- تبصرة: المفهوم من الاتحاد، صيرورة شيئين شيئاً (الاثنين)

واحداً؛ وهو محال عقلاً؛ فلا يتحد الواجب بشئ،

١٠- تبصرة: الالم والمدة، تابعان للمزاج؛ والمزاج عرض. وحيث ان الواجب، ليس محلاً للاعراض؛ استحالة عليه الالم والمدة.

١١- تبصرة: الضد عرض، يعاقبه عرض آخر في محله، وينافيه؛

حلول کنند، و ذات هر يك، اقتضای منافات دیگری کند. و چون، باری سبحانه، عرض نیست؛ اورا، ضد نبود. و چون حقیقت او مخالف دیگر حقایقست؛ چه او واجبست، و دیگر حقایق ممکن؛ اورا ند نبود.

۱۲- اصل: هر چه ممکن بود؛ چون وجود او از غیر هست؛ لامحاله، در حال ایجاد، موجود نبود؛ چه ایجاد موجود محال بود و هر چه موجود نبود، معدوم بود. پس هر چه ممکن بود؛ نخست معدوم بوده باشد؛ آنکه موجود شده. و این وجود، را حدوث گویند؛ و چنین موجود را، محدث. پس ظاهر شد: که هر چه جز يك ذات واجبست، محدث بود. و استحالة حوادث، لالی اول؛ چنانکه فلاسفه گویند؛ چون امکان موضوعش، که مقتضی حدوثست، معلومست؛ بزیادنی بیان، محتاج نیست.

۱۳- مقدمه: هر ذات، که اثری از وی صادر شود؛ یا صدور آن اثر، تابع داعی وی بود؛ این معنی بشرط تحقق قدرت بود بر صادر شدن و ناشدن؛ یا نبود، بلکه حقیقت ذاتش، اقتضای آن وجود، کند. و متکلمان اول را قادر، خوانند؛ و دوم را موجب. و هر آینه، فعل قادر، مسبوق بود بعدم چه داعی، جز بمعدوم، دعوت نتواند کرد. و فعل موجب، مقارن ذات او باشد. که اگر متأخر شود؛ تخصیص بعضی اوقات دون بعضی، محتاج مخصص بود. و بر فرض در مخصص، موجب، مؤثر تام نباشد؛ و مؤثر تام فرض گردیم. و با وجود مؤثری مخصص، که مؤثر تام باشد، تأخر نبود.

۱۴- نتیجه: واجب، که مؤثر است در ممکنات، قادر است که اگر موجب بودی؛ قدم بعضی ممکنات، بلکه جمله ممکنات، لازم آمدی؛ و این باطل شده است.

۱۵- الزام: فلاسفه گویند: که واجب، موجب است؛ و هر چه موجب بود، چون حقیقت او اقتضای فعل کند؛ مادام که حقیقت او باقی باشد، اثر باقی بود. پس ایشانرا لازم آید، که اگر جزئی در عالم،

والنقد هو المشارك فى الحقيقة. وقد ثبت ان الواجب، ليس بعرض، ولا يشار كه غيره فى حقيقته (فى الحقيقة غير) فلاضد له ولا ند .

١٢- اصل : قد ثبت ان وجود الممكن ، من غيره . فحال ايجاده ، لا يكون موجودا ؛ لاستحاله ايجاد الموجود ؛ فيكون معدوما . فوجود الممكن ، مسبوق بعدمه وهذا الوجود ، يسمى حدوثا ، والموجود به محدثا فكلما سوى الواجب ، من الموجودات ، محدث . واستحاله حوادث ، لالى اول ، كما يفول الفيلسفى ، لا يحتاج الى بيان طائل ، بعد ثبوت امكانها المقتضى لحدوثها .

١٣- مقدمة : كل مؤثر ، اما ان يكون اثره تابعا لقدرة والداعى ، او لا يكون ، بل يكون اثره ، مقتضى ذاته . والاول يسمى قادرا ؛ والثانى موجبا . واثرا القادر مسبوق بالعدم ؛ لان الداعى ، لا يدعوا الا الى معدوم ؛ واثرا الموجب يقارنه فى الزمان . اذ لو تأخر عنه ، لكان وجوده فى زمان دون آخر . فان لم يتوقف على امر غير ما فرض مؤثرا تاما ، كان ترجيحاً من غير مرجح ؛ وان توقف ، لم يكن المؤثر تاما ، وفدورض تاما هذا خلف .

١٤- نتيجة : الواجب ، المؤثر فى الممكنات ، قادر ، اذ لو كان موجبا ، كانت الممكنات قديمة ؛ لما عرفت . واللام باطل ، لما تقدم ، فالملزوم مثله .

١٥- الزام : الواجب ، عند الفلاسفة ، موجب لذاته . وكل موجب لذاته لا ينفك اثره عنه . فيلز مهم : انه اذا عدم شىء من العالم ؛ ان يعدم الواجب ؛ لان عدم ذلك الشىء ، اما لعدم شرطه ، او لعدم جزء علته . والكلام فى

یا عدم شود؛ ذات واجب، با عدم شود چه سبب این عدم، عدم شرطی یا جزئی ار علت او باشد. وعدم آن بعدم شرط یا جز، دیگر باشد از علت آن و چون هر چه موجود است، مفتقرست در سلسله حاجت بواجب؛ پس این عدم با عدم واجب کشد و ایشان را ازین الزام، بحمدالله، مفری نیست.

۱۶- نقض مذهب فلاسفه، آنست که از يك حقیقت، جز يك اثر، صادر نتواند شد و هر شبهه، که بدین دعوی گفته اند، در غایت رکاکتست، و بیزایشان را لازم آید؛ که هر دو موجود، که در عالم فرض کنی، یکی علت دیگری بود، بواسطه و یا بی واسطه. گویند: ار ذات باری، تعالی، يك عقل، صادر شود، و از آن عمل، چهار چیز عملی دیگر، و نفس فلکی مرکب از هیولی و صورت، از جهة کثرتی که در عقلست، چون امکان، و تعقل واجب، و تعقل خویش، و این کثرت، در واجب نیست. گوئیم این کثرت، یا موجودند یا نیستند اگر موجودند، و مستند باشند بواجب؛ پس کثرت، از وی صادر شده باشد. و اگر مستند نباشند بواجب، و اجب از یکی بیشتر بود و اگر نیستند، تأثیر ایشان معقول نبود.

۱۷- اصل: معلوم شد: که فعل باری، سبحانه (تعالی)، تابع داعی و بست و چون فعلش، تابع داعی باشد، هر اینه، عالم بود از آنکه داعی شعورست یا ایجاد یا ترك. پس باری، سبحانه و تعالی، عالم بود و چون تخصیص تعلق علم و قدرت او ببعض ممکنات، دون بعضی، بی مخصص محال است؛ پس هر چه ممکن باشد؛ او، سبحانه، بر آن قادر. و بدان عالم بود.

۱۸- نقض وجواب شبهه: فلاسفه گویند علم، حصول صورتیست مساوی معلوم، در عالم و گویند علم بعلم، موجب علم بود به معلول. و گویند: علت ممکنات، واجب الوجودست؛ و او بذات خویش، عالمست

عدمهما ، كالكلالام فيه ؛ حتى ينتهى الى الواجب . لان الموجودات ، باسرها ، تنتهى فى سلسلة الحاجة ، الى الواجب . فيلزم انتهاء ، عدم الشئ ، المفروض ، الى الواجب . وليس لهم ، بحمد الله ، عن هذا الالتزام ، مفر .

١٦ - نقض : قالت الفلاسفة الواحد لا يصدر عنه الا واحد . وكل شبهة لهم ، على هذه الدعوى فى غاية الركاكة . وكذلك قالوا : لا يصدر عن البارى ، تعالى ، بلا واسطة ، العقل واحد . والعقل فيه كثرة : هو (هى) الوجوب ، والامكان ، وتعقل الواجب ، وتعقل ذاته ؛ ولذلك صدر عنه عقل آخر ، ونفس ، وفلك مركب من الهولى والصورة . ويلزمهم : ان اى موجودين . فرضنا فى العالم ، كان احدهما ، علقة للآخر بواسطة او غيرها . وايضا ان التكشرات التى فى العقل الاول ، ان كانت موجودة صادرة عن البارى ، تعالى ، لزم صدورهما عن الواحد ؛ وان صدرت عن غيره ، لزم تعدد الواجب ، وان لم تكن موجودة ، لم يكن تاثيرها فى الموجودات معقولا .

١٧ - اصل : قد ثبت : ان فعل البارى ، سبحانه ، و تعالى ، تبع لداعيه ، وكل من كان كذلك . كان عالما لان الداعى ، هو الشعور بمصلحة اليجاد او الترك . ويجب ان يكون عالما بكل الممكنات ، قادر اعلى كلها لان تعلق علمه ، تعالى ، وقدرته ببعض الاشياء ، دون بعض ، تخصيص من غير مخصص .

١٨ - نقض وجواب شبهة : قالت الفلاسفة : البارى ، تعالى ، لا يعلم الجزئى الزمانى ؛ والالزم كونه ، تعالى ، محلا للحوادث . لان العلم ، هو حصول صورة مساوية للمعلوم فى العالم . فلو فرض علمه بالجزئى الزمانى

پس بجملة ممکنات ، عالم بود و گویند : نشاید که واجب ، محل حوادث بود پس گویند : اگر بجزئیات زمانی ، بروجهی که متغیر میشود ، عالم بود ؛ و از تغییر آن صورت ، که در ذات او باشد ، اگر متبدل شود ، پس ذات او ، محل حوادث ، بود ؛ والا آنچه علم ، فرض کردیم ، چهل مرکب باشد . پس واجب ، بجزئیات زمانی ، بوجه زمانی ، عالم نبود . و عجب ! که با همه دعوی زیر کی ، از مناقضت این قضیه ، با آنچه گذشت ، غافل مانده اند . پس ایشان مخیرند : میان آنکه جزئیات را ، علتی ، اثبات کنند که در سلسله حاجت ، اورا حاجت بعلمت اول نباشد ؛ یا علم بعلمت ، موجب علم بمعلول ، ننهند ؛ یا معترف شوند ، بآنکه اثبات عالمی ، نتوانند کرد ؛ یا علم را ، حصول صورت مساوی معلوم در عالم ، ندانند ، یا ذات او را ، محل حوادث ، روادارند . جواب این شبهه . آنست که علم او ، سبجانه و تعالی ، بلکه جملگی صفات او عین ذات اوست . چون معلوم شده است : که از جمله جهات ، و بجملة اعتبارات ، واجب و احداست ، و قابل تعدد نیست ؛ و بضرورت معلوم شده است . که هر که بمتغیری عالم ، بود ؛ از تغییر معلوم تبدل ذات او لازم نیاید . پس از تغییر و تبدل معلومات ، هیچ تغیر ، بعلم مقدس او را نیاید .

۱۹- فائدة : در عرف متکلمان ، حی ، هر موجودی بود که قادر و عالم ، تواند بود . و چون باری ، سبجانه و تعالی ، قادر و عالمست ؛ پس واجب بود که حی بود .

۲۰- فائدة : علم باری ، سبجانه و تعالی ، بمصلحت ایجاد یا ترك که سبب فاعلی اوست ، ارادت او باشد و علمش بمدرکات ، بر آن وجه که ماخوذ و مدرکند ، ادراک او . و علمش بمسموعات ، و مبصرات ، سمع و بصرا و او ، سبجانه ، بدین معنی ، مرید و مدرک و سمیع و بصیر باشد .

۲۱- اصل : چون معلوم شد : که هر چه در جهت باشد ، محدث

على وجه يتغير، ثم تغير، فإن بقيت الصورة كما كانت، كان جهلا، والا كانت ذاته محلا للصورة المتغيرة بحسب تغير الجزئيات. وهذا الكلام، يناقض قولهم: العلم بالعلة، يوجب العلم بالمعلول، وإن ذات الباري، تعالى، علة لجميع الممكنات، وإنه، تعالى، يعلم ذاته. والعجب، أنهم مع دعواهم، الذكاء، كيف غفلوا عن هذا التناقض. فهم بين أمور خمسة: أما إن يشبثوا للجزئيات الزمانية، علة لا ينتهي في السلسلة إلى العلة الأولى، أولم يجعلوا العلم بالعلة، موجبا للعلم بالمعلول؛ أو يمتروا بالعجز عن إثبات عالمته، تعالى، أولم يجعلوا العلم، حصول صورة مساوية للمعلوم في العالم؛ أو يجوزوا كونه، تعالى، محلا للحوادث والجواب عن شبهه، إنه إنما يلزم ما ذكره، على تقدير كون علمه، تعالى، زائداً على ذاته، وأما إذا كان عين ذاته، ويتغير بحسب تغاير (ويتغير بتغير) الاعتبار فلا يلزم تغير علمه، تعالى، لانا نعلم بالضرورة (ضرورة) أن من علم، متغيراً، لم يلزم من تغيره (تغير علمه) تغير ذاته

١٩- فائدة: الحى، عند المتكلمين، هو موجود لا يستحيل أن يقدر ويعلم. والبارى، تعالى، قد ثبت أنه قادر عالم، فوجب أن يكون حياً.

٢٠- فائدة: علمه، تعالى، بان فى الابدان والترك مصلحة، يسمى ارادة وكرامة؛ وعلمه بالمدرجات، يسمى ادراكاً؛ وعلمه بالمسموعات والمبصرات يسمى سمعاً وبصراً؛ وهو، تعالى، باعتبارها يسمى مرئياً وكرها ومدركاً وسميعاً وبصيراً.

٢١- اصل: كل ما فى الجهة حدث، والواجب ليس بمحدث؛

بود؛ و واجب، محال است که در جهت بود؛ پس محال بود، که او را بآلت جسمانی، ادراک توان کرد. زیرا که بآلت جسمانی، چیزی توان یافت که، که قابل اشاره حسی بود، بذات یا بعرض و ازینجا، معلوم شد. که دیدن او؛ چنانکه محسوسات را، ببینند، محال باشد چه دیدن، بی مقابله، معقول نیست، و مقابله، جز در میان دو چیز، که هردو در جهت باشند، نتواند بود. پس آنچه عبارت کرده اند از دیدار او، سبجانه کشف و ظهور نام است

۲۲- هداية: حون باری، سبجانه، قادرست، بر کل ممکنات، قادر باشد: که ایجاد حروف منظومه و اصوات کند، در جسمی از اجسام غیر حی، و ذات او را، بدین اعتبار، مکلم خوانند و چون کلام، مرکب از حروف و اصوات بود، عرض لایقی باشد، فضلاء عن القدم. اگر گویند: کلام حقیقی، میخواستیم، که این حروف و اصوات، از او صادر میشود، و برین معنی، قدیم بود؛ ما که بیان کردیم. که قدیم، آن حقیقت ذات اوست، که بیرون آن، هیچ قدم دیگر نیست، اگر در معنی مساعدت کنند، و در لفظ مضایقه نیست.

۲۳- لطیفة: معلوم شد. که باری، سبجانه، يك ذات پاکست؛ و از هیچ جهت، تعدد و تکثر را، مجال تعرض کبریای او نیست. پس نامی، که بر ذات پاکش اطلاق کرده بی اعتبار غیر لفظ الله است و دیگر نامهای بزرگوار، یا بحسب اعتبار اضافت او باغیری باشد، چون قادر و عالم و خالق و کریم؛ و یا بحسب سلب غیر از وی، چون واحد و فرد و غنی و قدیم، یا بحسب ترکیب اضافت و سلب، چون حی و عزیز و واسع و رحیم پس بنا برین قضیه، هر لفظی که لایق جلال و کمال او باشد، بروی اطلاق توان کرد، الا آنست که ادب نیست، که هر نام که اجازت، از آنحضرت صادر شده باشد، بروی اطلاق کند از آنکه ممکن بود، که برو جهی

فلا يكون في جهة . واذالم يكن في جهة ؛ لم يكن ادراكه بآلة جسمانية .
لانه لا يدرك بها ، الا ما كان في جهة ، فانلالاشارة الحسية و يعلم من
ذلك ، انه لا يرى بحاسة البصر ؛ لان الرؤية لا يعقل الامع المعاملة ؛ و
هو لا يصح ، الا في شيئين حاصلين في الجهة و كل ما ورد مما ظاهره
الرؤية ، اريد به الكشف التام

٢٢- هداية (فائدة) الباري، تعالى، قادر على كل مقدور؛ فيكون
قادر على ايجاد حروف ، واصوات منظومة، في جسم جامد؛ وهو كلامه،
تعالى ، وهو باعتبار خلقه اياه ، منكمم و يعلم من تركيبه من الحروف و
الاصوات ، كونه غير قديم ، لانه عرض لا يبقى ، فكيف يكون قديما .
فان قيل : ان المراد من الكلام، حقيقة تصدر عنها هذه الحروف والاصوات
وهي قديمة ، لانها صفة الله ، تعالى ، قلنا : اننا قد بينا ان مصدرها ، ليس
الاذاه ؛ و انه لا قديم سواء ؛ فان ساعد و نافى هذا المعنى ، فلامبارعة ،
الا في اللفظ .

٢٣- لطيفة : قد ثبت . انه ، تعالى ، ذات واحدة مقدسة ، وانه
لامجال للتعديد والكمرة ، في رداء كبريائه فالاسم الذي يطلق عليه ،
من غير اعتبار غيره ، ليس اللفظة « الله » ، تعالى ، و اما ماعده ، فاما ان
يطلق عليه باعتبار اضافته الى الغير . كالقادر والعالم والباري والخالق
والكريم ، او باعتبار سلب القبرعه ، كالواحد والفرد والغنى والقديم ، او
باعتبار الاضافة والسلب معا ، كالحي والعزى والواسع والرحيم و كل (فكل)
اسم يليق بجلاله ويناسب كماله مما لم يرد به اذن شرعى ، جاز اطلاقه عليه ،
الانه ليس من الادب ، لجواز ان لا يناسبه من وجه آخر؛ كيف ولولا غاية
عنايته، ونهاية رافته ، في الهام الانبياء والمقرين، اسمائه، لما جسر (جرأ)

دیگر لایق و مناسب نیفتد چه ظاهر حال ، خود چنان اقتضا میکند؛ که اگر رفعت و عمايت بی نهایت، بآن انبیاء و مقرران را الهام ندادی؛ هیچ گوینده را یارای باجرای لفظی ، بازاء حقیقت او نبودى. چون از هیچ وجه، اسم مطابق مسمی ، نمیتواند بود.

۲۴- ختم و ارشاد : این قدر در معرفت ذات و صفات باری، سبجانه و تعالی ؛ که رکن اعظم ، و قاعده بزرگتر اصول دین است ؛ بلکه خود، اصل دین اینست ؛ کفایت باشد ، تا هر که بر آن ، واقف شود ، از حد تقلید ، فراتر آید. چه عقل ، بیش ازین ، شناخته نشود و در علم کلام ، فرارشدن ازین مقام ، میسر نگردد. اما بیاید دانست . که معرفت آنکه حقیقت ذات پاک اوست ، معدور بشر نیست ؛ و در وسع فکر هیچ آدمی نتواند آمد ، که کمال الهیت ، بلندتر ، از آن است که دست عقل و وهم ، بدو رسد ؛ و عظیم، تر از آنکه باحاطت ذهن و خاطر، ملوث شود. و آنچه ما میدانیم: بیش از آن (این) نیست، که موجودی هست ؛ که اگر با بعضی از آن موجودات ، که یافته ، اضافه دهیم ، یا از آن سلب کنیم ، پنداریم، که او را صفتی ثبوتی ، حاصل است. تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا ؛ و اگر کسی خواهد ، که ازین مقام برتر آید ؛ بیاید دانست : که بیرون از آنچه دانسته است ، چیزی دیگر هست ؛ و همت برین قدر، مقصور ندارد و آلتی که او را داده اند ، تابدان چیزها دریابد ، بمعرفت و احاطت کثرتی که از آن بوی عدم میآید ، مشغول گرداند ، بلکه علایق و موانع دنیاوی از خاطر و ضمیر منقطع گرداند ؛ و حواس و قوی را ، که آلات ادراکات فانی اند ، ضعیف کنند ؛ و نفس اماره را ، که لشکر تخیلات فاسده و توهمات کاذبه، در بیابان ضمیر میپراکند، بند ریاضت برنهد ؛ و بکلی روی همت ، متوجه بعالم قدس ، دارد ؛ و قصارای امنیت ، بر نیل و درک حق ، مقصور ، و بخشوع و خضوع و تضرع ، از جواد مطلق ، میخواهد : تا

احد من الخلق ، ان يطلق عليه واحدا من اسمائه ، سبحانه .

٢٤- ختم وارشاد : هذا المدرى معرفة ذاته ، تعالى ، و صفاته ، التى هى اعظم اصل من اصول الدين ، بل هى اصل الدين ، كاف . اذ لا يعرف بالفعل اكثر عنه ، ولا يتيسر فى علم الكلام النجاوزه عنه اذ معرفه حقيقه ذاته تعالى ، المقدسه غير مقدوره للانام ، و كمال الوهيته (الهيته) ، تعالى ، اجل (اعلى) من ان تناله ايدي العول والاوهام ، و ربوبيه اعظم ، من ان تنلوه بالخواطر والافهام . والنزى يعرف منه خاصه ، ليس الا انه موجود اذ لواضعناه الى بعض ماعده ، او سلبنا عنه مانافاه ؛ حسينا ان يوجد له سيمه وصف ثبوتى او سلمى ، او يحصل له به نعت ذاتى معنوى ، تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا ؛ ومن اراد الارفاء عن هذا المقام ، ينمى له ان يتحقق ان وراءه شئى ، هو اعلى من هذا المرام ، فلا يصبر همته على ما دركه ، ولا يشغل عمله الذى ملكه بمعرفة الكثرة التى هى اماره العدم ، ولا يقف عند زخارفها التى هى منزله العدم ؛ بل يقطع عن نفسه العالاف البدنية ، ويزيل عن خاطره ، الموانع الدنيوية ؛ ويضعف حواسه و فواه ، التى به يدرك الامور الغايه ، ويحس بالرياضه ، نفسه الامارة ، التى تشرب الى التخيلات الواهيه ، ويوجه همه ، بكتبتها ، الى عالم القدس ، وبعصرانيتها ، على نيل محل الروح والانس ، ويسئل بالخضوع والانتهاال ، من حضرة ذى الجود والافضال ، ان يفتح على قلبه ، خزائن رحمته ، ويورده بنور هدايته التى وعده بها بعدمجاهدته ، ليشاهد الاسرار الملكوتية ، والانار الجبروتية ، و تنكشف فى باطنه ، الحقايق الغيبية ، والدقايق الفيضية ؛ الا ان ذلك قباء لم يخط على قد كل ذى ، قد و نتايج لم يعلم

در خزانه رحمت، بردل او بگشاید، و بنور هداینبی، که بعد از مشاهده و مجاهده وعده داده است، دیده بصیرت او، منور گرداند، تا اسرار ملکوتی، و آثار جبروتی، مشاهده کند، و حقایق غیبی و دقایق فیضی، براندر او، کشف شود. الا آنستکه این فبا، بر بالای هر کسی، ندوخته اند؛ و مقدمات این نتیجه، بهر کس نیاموخته. ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء. جعلنا الله من الشاکرین السالکین لطریقه المستحقین بحسن توفیقہ

II

[فصل دوم: عدل]

فصل: چون این فصل، در توحید، تحریر افناد، برادری از برادران، این اقتراح کرد که بافی ابواب اصول، هم بدین منوال، مختصر بی اخلال، پرداخته باید گردانید و اگر چه علایق و عوایق، که اسباب منعقد، درین وقت، در غایت جمعیت بود، و خاطر و ضمیر در نهایت پراکنندگی، چاره ای نبود، از بدل النماس او. پس چنانکه دست میداد فصل چندی، بفصول گذشته، بر سبیل تمهید، الحاق کرده آمد؛ و اقتدای نسبت اهل عدل، و اقبضای سیرت ایشانرا، بر بریت ابواب، اختیار کرد. و از باری، یاری خواسته آمد؛ که اوست یاری دهنده بحقیقت، و توفیق بخشنده بحق. و ما ذلک، علی الله، بهزیر. توقع است: از کسانی که باین مختصر، نظر کنند، بدیده رضا بگردند، و از روی انصاف، تأمل کنند. و اگر چیزی، نه رنهیج استقامت، یا بند؛ بدامن عفو، پوشیده گردانند؛ که در چنین حال، اخلال مفال، عجب نبود و چون از بحث در خالق، فارغ شدیم، اول، در احوال خلق، و بعد از آن، در کیفیت بعث، بحث کنیم و بالله التوفیق.

۴۵- تقسیم: هر فعل، که از فاعل صادر شود؛ خالی نبود از آنکه

بی اعتبار امری دیگر، منافای عقل بود، یا نبود؛ اول را قبیح، و ثانی را

مقدماتها كل ذى جد ؛ بل ذلك فضل الله ، يؤتيه من يشاء ، والله ذو الفضل
العظيم ، جعلنا الله و اياكم ، من السالكين لطريقه ، المستحقين لنوفيه ،
المستعدين لالهام الحقيقة بحقيقته ، المنبصرين بتجلي هدايته وتدقيقه

II

الذهل الثانى : فى العدل

٢٥ - تقسيم كل فعل ، اما ان ينفر العقل منه ، اولاً ، الاول قبيح ، و
الثانى حسن ، والحسن اما ان ينفر العقل من تركه ، اولاً ، والاوّل واجب و

حسن، گویند. و آنچه حسن بود، خالی نبود: از آنکه یا تارك آن منافی عقل بود، یا نبود، اول را واجب خوانند. پس ازینجهت بود، که عقلا فعل قبیح، و اخلال واجب را، موجب استحقاق ذم دانند.

۲۶- اصل: مجبره و فلاسفه، منکر حسن و قبح و وجوب عقلی اند و معنی ضروری، آن بود که چون تصور معانی و الفاظ کرده شود، حکم جزم کرده آید. و این معنی، در محل نزاع، حاصل است چه هر که تصور حقیقت فعل واجب و قبیح کند. بی اعتبار امری دیگر، داند که از اخلال آن و فعل این، عقل نفرت گیرد اما سبب فصور علو عقل، درین احکام، عدم وقوف او بود بر حقیقت این فعلها و بدیهی بودن احکام و قضایا، موقوف تصور معانی حدود و نسبت آن بود، و بخلاف دیگر بدیهیات باشد، که معانی و الفاظ و حدود و قضایا باشد

۲۷- اصل: هر که قادر بود بواجبات عقلی، و عالم بود بتفصیل فبایح، و از آن مستغنی، اخلال واجب، و فعل قبیح، نکند و این معنی بضرورت، معلوم است. چه اخلال واجب، و فعل قبیح، جاهل کند یا محتاج و اینمعانی، در واجب، مقرر شده است که نیست. پس واجب بود، که واجب، اخلال واجب و ارتکاب قبیح نکند.

۲۸- اصل: افعالی که از بندگان، یافته میشود؛ موجود آن افعال ایشانند، بر سبیل اختیار چه نبع دواعی ایشان است. و فلسفی گویند که موجود، ایشان باشند، اما بر سبیل ایجاب. و مجبره گویند: موجود آن خداست، سبحانه؛ چه مذهب ایشان، آنست که. لا مؤثر الا الله. ابوالحسین بصری، درینمقام، دعوی ضروری کرده است؛ و هر که انصاف، بدهد؛ داند که آن دعوی (این معنی)، از حق، دور نیست. اما اگر خواهیم، که دلیل گوئیم، بر آنکه هر (گوئیم؛ گوئیم اگر هیچ) فعل قبیح (که) موجود باشد، در عالم؛ موجود آن، غیر خدای تعالی بود؛ گوئیم هیچ

لذلك ، يذم المفعلاء ، فاعل القبيح ، وتارك الواجب .

٢٦- اصل : انكرب المجره والعلاسفه ، الحسن والقبح والوجوب العقلية . ولاهل العدل عليها لائل . والاوالى اثباتها بالضرورة ؛ لان الاستدلال ، لا بد من انهاء اليها . وسبب الاشبهاء فى الحكم ، اشتباه مايتوقف عليه الحكم . من تصورات معانى الالفاظ ، من المحكوم عليه والمحكوم به ؛ ولاينافى . لك ضرورة الحكم لان الضرورى هو الذى اذا حصل تصور الطرفين ، حصل الحكم ، من غير حاجة الى واسطة لاجل الحكم ، بل لاجل التصورات . ومحل النزاع كذلك ، فان من تصور حقيقة الحسن والقبح ، حكم بنفرة (بفور) العقل من ترك الاول وفعل الثانى ، من غير توقف على امر اخر

٢٧- اصل : واجب الوجود قادر ، عالم بنفاصيل القبايح و ترك الواجبات ومستغن عن فعل القبايح وترك الواجبات ، لما تقدم من الاصول . وكل من كان كذلك يستحيل عليه فعل القبيح و ترك الواجب بالضرورة ينتج ان الواجب ، تعالى . لايفعل قبيحا ولايخل بواجب .

٢٨- اصل : الافعال التى تصدر من العبيد ، هم موجدوها بالاختيار ؛ لانها تحصل بسبب دواعيهم ، وعند الفلاسفه ، هم موجدوها بالايجاب ، وعند المجبرة ، اوجدها الله ، تعالى ، فيهم ، اذ لا موجد عندهم الا الله ، تعالى ، واحتج ، ابوالحسنين ، على الاول بالضرورة ، وليس ببيعيد . وان استدللنا عليه ؛ قلنا : ان وجد شئى من القبايح فى العالم ، فالعبيد موجد افعالهم ، والملزوم نأت باعتراف الخصم ، فكذا اللازم ؛ بيان الملازمة . انا بينان القبيح محال على الواجب ، فيكون فاعله غيره ؛ و اذا كان فاعل القبيح غيره ، فكذا الحسن ، لا ناعلم بالضرورة : ان فاعل القبيح ، هو فاعل الحسن ،

فعلی قبیح از حق تعالی صادر نشود؛ و در عالم افعال قبیح موجود است؛ پس فاعل آن غیر خدای تعالی بود. بیان مقدمه اول، (اما اگر خواهیم بدلیل گوئیم که اگر فعل قبیح موجود باشد، در عالم؛ و جد آن غیر خدای تعالی بود. لکن قبیح موجود است؛ پس فاعل آن غیر خدا بود، بنا بر مقدمه دوم؛ پس بندگان موجود آن افعالند، و نتواند که از خدای تعالی باشد. و جواب) بعد از اعتراف خصم، آنست که یاد کرد آمده. از استحالته صدور قبیح از واجب. و انکار مقدمه دوم، بعد از اثبات حسن و قبح، صورت نمیدد. و ضرورت، معلوم است که آنکه فاعل قبیحست، همان فاعل حسن است. پس ظاهر شد که. که تصرفات بندگان: فعل ابشانت؛ و وجود و عدم راجع بایشان و آنچه ابوالحسن اشعری اثبات کند بنده را، کسب نام نهد، بعد از آنکه وجود و عدم از خدای داند، و بنده را هیچ تأثیر نهد، معقول نیست

۴۹- شبهه و جواب: مجبره گویند: اگر قدرت و ارادت بنده از خداست. و بی قدرت و ارادت فعل نتوان کرد، چون قدرت و ارادت باشد، و مانعی نبود هر آینه نکند؛ پس وجود و عدم فعل، از جهت وی بود. گوئیم غایت فی الباب، آنست که ازین شبهه، تخیل ایجاب توان کرد؛ اما جبر بهیچوجه لازم نیاید و دفع ایجاب، آنست که ما بمختار بیش ازین نخواستیم که فعلش تبع داعی بود. و نزاعی نیست در آنکه آلات خدای آفرینند؛ بعد از آنکه روشن شده است، که فعل بنده تابع داعی اوست؛ بجهت آنکه آلات فعل او نیست، و بی آلت فعل نتواند کرد، او را موجب میخوانند؛ و ما مختار میخوانیم پس درین معنی، مخالفت نبود. اما اگر گفتندی: که بنده را خدای آفریند؛ و با نیافریند، فعل نتواند کرد؛ و چون بیافریند، هر آینه او را تأثیر بود؛ پس فعل بنده، از دست ایشانرا، آسانتر بودی. اما عاقلان دانند، که این چه سخنی باشد.

فان الذى كذب، هو الذى صدق. والذى اتتبه ابو الحسن الاشعري، وسماه كسبا، و اسند وجود الفعل وعدمه اليه ، تعالى ، ولم يجعل للمعبد شيئا من التأثير . غير معقول .

٢٩ - شبهة وجواب: قالت المجمره والفلاسفة ان كانت القدره والاراده من الله ، تعالى و بعدمهما يسمع الفعل ، و معهما يجب ، والفعل من الله ، والملزوم ظاهر السبوت؛ فكذا (فكذلك اللازم) لازمه. والجواب انه لا يلزم من كون آله الفعل من الله ، تعالى ، ان يكون الفعل منه ، غاية ما فى الباب ، انه يتخيل منه الايجاب، واما الجبر فلا ودفع الايجاب بانا (بان) نقول ان كون آله الفعل من الله، تعالى ، مسلم ، الا ان فعل العبد ، تابع لاداعيه ، فيكون باختياره ؛ لا بالانريد بالاخييار ، الا هذا القدر ، وبعد ظهور كون فعله (الفعل) تابعا لداعيه، ان سموه ايجابا، لكون الالات من الله، كان منارعة فى التسمية ، ولا مضايقة فيها؛ ولو قالوا ان الله، تعالى ، خلق العبيد ، ولو لم يخلقهم ، لما كانت الافعال ، ولما خلقهم ، كانت ، فيكون هو الله ، تعالى ، فاعلالها ، كان مثل قولهم واسهل ؛ لكن لا تخفى على العاقل ما فيه من المحال .

۳۰- شبهه و جواب : هم ایشان گویند : که علم خدای ، که به بنده تعلق گرفته است ، امکان آنکه از بنده خلاف آنچه کند ، واقع شود ، علم نباشد ؛ بلکه جهل ، بود . گوئیم : این شبهه نیز ایجاب بیش نتیجه ندهد . و اگر متمشی شود ایشانرا ؛ همین بعینه در فعل ، لازم آید . اما دفع این ، آنستکه علم تبع معلوم باشد ؛ چه تا مطابق معلوم نبود . علم نبود پس اگر علم . را در معلوم ، تأثیری بود ؛ معلوم تبع علم بود . پس دور بود و چون نائز نبود ؛ ایجاب لازم نیاید .

۳۱- هدایه : چون معلوم شد : که بنده را فعل است ، پس فرق میان افعال خدای و بنده ، ظاهر بود . چه برگردن آن بنده مدح و ذم ، حسن باشد ، یا او را توان گفت : چرا کردی ، فعل او بود ، و بافی فعل خدای بود .

۳۲- اصل : چون فعل باری ، سبحانه ، تبع داعیست ؛ و داعی ، علم اوست بمصلحت فعل یا ترك ، پس هیچ فعل خدای ، از مصلحت ، خالی نبود یعنی . هر چه کند برای غرضی کند ؛ و مصالح افعال او نشاید که عاید باو بود ؛ چون مستغنی از غیر و کامل لذاته است . پس غرض او ، سبحانه ، از آفرینش ، هم رعایت مصلحت آفریدگان بود ؛ چون رعایت مصلحت ایشان میکند ؛ هر فعل ، که متضمن فساد بود ، راجع با ایشانست ، از وی صادر نشود ، چه آنگاه ، نقص غرض خود کرده بود . یعنی ، هم خواسته بود ، و هم نخواسته .

۳۳- تبصره : ارادت حق ، سبحانه ، افعال خویش را بیان کرده شد که چیست ، و اراده او افعال بندگان را ، امر بود بدان و چون امر قبیح ، متضمن فساد باشد ؛ پس از وی ، سبحانه ، صادر نشود و پیش ازین بیان کردیم . که قبیح نکند ؛ پس هیچ وجه ، مرید قبیح نبود ، و بهر چه قبیح است ، راضی نباشد .

٣٠- شبهة (اخرى) وجواب: قالوا ايضا. علمه، تعالى، يتعلق بفعل العبيد، فيكون تركه ممتنعاً؛ اذ لو فرض تركه لزم كون علمه جهلاً، و اللزم محال، فالملزوم مثله. فاذا كان تركه ممتنعاً، كان العبد مجبوراً، قلنا هذا ايضا بوجه الايجاب، و اما الجبر فلا، و يلزمهم مثله، في فعل البارى، تعالى، و كل ما اجابوا به، فهو جوابنا. على انا نقول. العلم لا يكون علماً، الا اذا طبق المعلوم، فيكون نابعاً للمعلوم؛ فلو كان مؤثراً فى المعلوم، كان المعلوم نابعاً لفي دور، و اذالم يكن مؤثراً، لم يلزم الايجاب.

٣١- هداية: اذا ثبت. ان للعبد فعلاً، فكل فعل يستحق العبد به مدحاً و ذمماً، او بحس ان يقال له لم فعلت، و ماعداه فهو فعله، تعالى.

٣٢- اصل: اذا ثبت. ان فعل البارى، تعالى، تبع لداعيه، و الداعى هو العلم بمصلحة الفعل و النترك؛ فافعله، تعالى، لم تخل عن المصالح، اى انه انما يفعل لغرض، و اذا ثبت انه كامل لذاته، و مستغن عن الغير، فذلك المصالح، لم يعد اليه، تعالى، بل الى عبيده. و اذا ثبت ان افعاله لمصالح عبيده، ثبت بطريق العكس، ان كل ما فيه فساد بالنسبة اليهم، لم يصدر عنه، تعالى.

٣٣- تبصره: وديننا: حقيقة ارادته، تعالى، لافعال نفسه؛ و اما ارادته لافعال عبيده. فهى امرهم بها؛ و الامر بالقبيح يضمن الفساد، فلا يامر به؛ و قد بينا انه لا يفعل القبيح، ولا يرضى به؛ لان الرضا به قبيح، كعمله.

۴۴- تفسیر : آنچه خدا را ، سبحانه ، خالق خیر و شر گویند ؛ به شر ، درین موضع ، فعلی خواهند که ملایم طبایع نبرد ، اگر چه مشتمل بود بر مصلحتی از مصالح

۴۵- تبصره : تکلیف ، فرمودن خدای بود ، بنده را بفعلی که مشتمل بر مصلحت او باشد ؛ ونهی کردن از آنچه مشغول بر مفسدت او باشد ؛ اگر چه مشقنی ، در آن فعل و ترك بدو رسد و این معنی ، موافق غرض آفرینش است ، پس قبیح نبود. و چون غرض از تکلیف ، قیام نمودن بنده بود بدان ، تکلیف مالا یطاق ، قبیح بود ، چه آنرا غرض صحیح نباشد

۴۶- اصل : اگر چه خدای ، سبحانه ، داند ، که بنده بتکلیف ، قیام نماید ، نافع عمل حسن ، از وی ، صادر نشود ، صادر نا شدن آن فعل ، قبیح بود ؛ چه نافع غرض وی بود. پس صدور آن فعل از وی واجب بود. و متکلمان ، چنان فعل را ، لطف ، خوانند پس لطف واجب بود .

II

[فصل در معرفت و احادیث]

۴۷- اصل : و چون خلق را بیافرید ، و غرض مصلحت ایشان بود ، تنبیه ایشان ، مصلحت و مفسدی ، که عقول ایشان با درك آن مستقل نبود ، لطف ، باشد. و دیگر ، چون از جهت کثرت حواس و فوی ، و اختلاف دواعی ، در انبای ملاقات ایشان ، و وقوع شر و فساد ، ممکنست ، تنبیه ایشان ، بر کیفیت معاشرت ، و راستی معاملات ، و انظام امور معاش که آنرا ، شریعت ، خوانند ، هم لطف بود. و از آنجا که ذات پاک او ، سبحانه ، قابل اشاره حسی نیست ؛ تنبیه خلق ، جز بواسطه مخلوق دیگر نتواند بود. پس فرستادن رسولان ، واجب شد .

۴۸- اصل : و امتناع وقوع قبايح ، و اخلال واجبات ، از ایشان ،

٣٤- تفسير : ماورد . انه ، تعالى ، خالق الخمر والشر ، ار يد بالشر ملايلايم الطبايع وان كان مشتملا على مصلحة .

٣٥- تبصرة : تكليف البارى ، تعالى ، هو امر عبده بما فيه مصلحتهم و نهيههم عما فيه مفسدتهم ، و ذلك لا ينافى الحكمة ، وان كان فيه مشقة ، فلا يكون قبيحا . والغرض من التكليف ، امتثال العبد بما كلف به ، فلا يكون تكليف ملايطاق حسنا .

٣٦- اصل : اذا علم البارى ، تعالى ، ان العبد لا يمثلون التكليف ، الا بفعل حسن ، يفعله بهم ، وجب صدوره عنه ، لئلا ينقض غرضه و مثل ذلك يسمى ، لطفاً ، فيكون اللطف واجبا

III

الفصل الثالث : فى النبوة والامامة

٣٧- اصل . اذا كان الغرض ، من خلق العبيد ، مصلحتهم فتنبيههم على مصلحتهم و مفسد هم ، مما لا يسقل عقولهم بادراكه ، لطف واجب وايضا اذا امكن ، بسب كثرة حواسهم و آلاهم و اختلاف دواعيهم و ارادتهم ، وقوع الشر والفساد ، فى اثناء ملاقاتهم ومعاملاتهم بافتنبيهم على كيفية معاشرتهم ، و حسن معاملتهم . وانتظام امور معاشهم ، التى تسمى شريعة ، لطف واجب . ولما كان البارى ، تعالى ، غير قابل للاشارة الحسية ، فتنبيههم بغير واسطة مخلوق مثلهم ، غير ممكن . فبعمدة الرسل واجب .

٣٨- اصل : امتناع وقوع القبايع ، والاخلال بالواجبات عن الرسل ،

بر وجهی که افعال ایشان، از دائره اختیار (بیرون نبرد، لطف بود. تا عقول، از ایشان، متنفر نشود، و در تصدیق، و انقیاد، ایمن باشند. و این معنی را، عصمت، خوانند. پس عصمت انبیا، واجب بود.

۴۹ - مقدمه: و هر که از آن درگاه، مبعوث شود، تا امر خوارق عادات، خالی از معارضات، مقرون بتجدی، موافق دعوی، بسا او، مقارن نباشد؛ خلق را، طریق، نبود بتصدیق او. و آن امر را، معجزه خوانند پس ظهور معجزه انبیا واجب بود.

۴۰ - اصل: محمد، رسول خداست. چه دعوی نبوت کرد، و معجزه بردست او ظاهر شد. امادعوت او بتواتر معلوم است و اظهر معجزات او قرآنست، که در میان خلق موجود است. چه با غلبه مشرکان، و وفور دواعی ایشان بر ایراد معارضه، از آن عاجز شدند، و نا این غایت، هیچ آفریده را، مجال تلفیق کلمانی، مرکب از حروف و اصوات، بر آن منوال نبوده است. پس نبوت او معلوم باشد.

۴۱ - هدایه: چون محمد، صلی الله علیه و آله، پیغمبرست، واجب بود که معصوم بود، پس هر چه معلوم شود، که از آن خبر داده است، و از جمله ممکنات باشد، حق، و قبول آن واجب، و شریعت او را که ناسخ شرایع است، و تابقای خلق، در دار دنیا بافی خواهد بود، انقیاد نمودن، واجب. و اگر نقل، معلوم گردد، که معارض عقل افتد، و محتاج تاویل بود؛ از انکار احتراز باید کرد، و در حکم آن توقف نمود، تا سرش معلوم شود.

۴۲ - اصل: چون امکان شر و فساد در میان مردم، و ارتکاب معاصی قایم است؛ هر گاه که آدمیان را رئیس قاهر بود، که حق ظاهر میگرداند، و از باطل زجر میکند، و شریعتی که خدای فرستاده بود انفاذ میکند؛ تا از وقوع فتنه و ظهور فساد آن، (و اجرا کردن فساد) ایمن باشند. و این

على وجه لا يخرجون عن حد الاحتيار، لئلا (كيلا) تنفر عقول الحلق عنهم، ويشفون بما جاؤا به، لطف، فيكون واجبا، ويسمى هذا اللطف، عصمة. فالرسل معصومون .

٣٩- مقدمة : كل مبعوث من حضرة، تعالى، الى قوم، لولم يتايد بامر خارق للعادة، خال عن المعارضة، معرون بالتحدى، موافق لدعواه؛ لم يكن لهم طريق الى تصديقه. ويسمى ذلك، معجزة . فظهور الرسل واجب .

٤٠- اصل : محمد رسول الله، صلى الله عليه وآله، وسلم، لانه ادعى النبوة، و اظهر المعجزة . اما الدعوى، فمعلومة بالتواتر، واما المعجزة، فكثيرة و اظهرها القرآن، لانه، صلى الله عليه وآله، نحدى به العرب، و عجزوا عن معارضته، مع توفر دواعيهم، وفرط فصاحتهم، والى الان لم يقدر احد من الفصحاء، على تركيب كلمات على مواله، فمكون محمد، ص، نبيا حقا .

٤١- هداية : اذا كان محمد، ص، نبيا، وجب ان يكون معصوما فكل ما جاء به مما لا يعارض العمل، يجب تصديقه، وان نقل عنه شئ مما عارضه، لم يجز انكاره، بل يتوقف فيه الى ان يظهر سره و شريعته التى هى ناسخة للشرايع، باقية بقاء الدنيا، يجب الابعاد لها، والامتناع لاحكامه

٤٢- اصل : لما امكن وقوع الشر والفساد و ارتكاب المعاصى، بين الخلق؛ وجب فى الحكمة، وجود رئيس. قاهر، آمر بالمعروف، ناه عن المنكر، ممين لما يخفى على الامة من غوامض الشرع، منفذ لاحكامه؛ ليكون الى الصلاح اقرب، و من الفساد ابعد، و يا من وامن وقوع الفتن

معنی را، امامت گویند. پس امامت لطف باشد.

۴۳- اصل : و چون علت حاجت ، امکان وقوع قبایح ، یا اخلاص و اجباتست ؛ و آن علت، در غیر معصوم، موجودست، پس واجب بود، که امام غیر معصوم نبود؛ و الاغرض حکیم، حاصل نباشد. پس امام نیز معصوم بود .

۴۴- اصل : و چون عصمت ، مودی نیست بالجاء، خلق بصلاح ؛ کثرت ائمه ، مقتضی امکان فتنه بود ، از جهت امکان اختلاف دواعی ایشان، و وقوع خلاف، بسبب آن ؛ و وحدت امام، رفع (دفع) آن امکان کند، پس امام در همه اقطار، یکی باشد

۴۵- هدایة : و چون طریقی نیست ، مرد ما را ، بمعرفت وجود عصمت، در شخصی از اشخاص الناس، واجب بود که علام الغیوب، نبییه دهد؛ و الا فائده حاصل نیاید پس منصوص بود، از قبل خدای ، تعالی، باظهار معجزه ، یا اخبار کسی که صدقش معلوم بود .

۴۶- مقدمه : معلوم شد: که زمانه از صادق القول، خالی نیست ، پس در هر عصر، که اهل آن ، امری ممکن، از ممکنات عقلی، اتفاق کنند آن اتفاق حق باشد و مطابق منفق علیه؛ پس اجماع امت، حق بود .

۴۷- اصل : (اختلاف است) در امامت و (اتفاق در) عدم دعوی عصمت در غیر ائمه اثناعشر، معلومست؛ (و اتفاق همه بر بطلان محال) ، (و با وجود عصمت ائمه، و عدم ثبوت آن در غیر ائمه اثنی عشر ، اتفاق خصم، امامت بایشان لازم، و متابعت ایشان واجب بر کافه اهل عالم) (پس وجوب امامت ائمه اثناعشر، ظاهر شد)، و عصمت ایشان لازم ؛ پس متابعت ایشان، بر کافه اهل عالم (اسلام) واجب بود .

۴۸- فائده : سبب حرمان خلق از امام ، و علت غیبت او ، چون معلوم است: که از جهت خدای ، سبحانه ، نباشد ، و از جهت امام نبود ؛

(والفساد؛ لأن وجوده لطيف) فكان وجوده لطفاً وقد ثبت أن اللطف واجب عليه ، تعالى ، وهذا اللطف ، بسمى إمامة ، فيكون الإمامة واجبة .

٤٣- اصل : ولما كان علة الحاجة إلى الإمام ، عدم عصمة الخلق ؛ وجب أن يكون الإمام معصوماً ؛ والالم يحصل غرض الحكيم .

٤٤- اصل : لما كانت عصمة الإمام ، غر مؤدية إلى الجاء الخلق إلى الصلاح ؛ أمكن وقوع الفتنه والفساد ، بسبب كثرة الأئمة ، فيكون الإمام واحداً في سائر الاقطار ، ويستعين بنوابه فيها

٤٥- هداية : لما كانت العصمة ، امر اخفياً لا يطلع عليه الاغلام الغيوب ، لم يكن للخلق ، طريق إلى معرفة المعصوم ، فيجب أن يكون منصوفاً عليه ، من قبل الله ، تعالى ، او من قبل نبي ، او من قبل امام قبله .

٤٦- مقدمة : لما ثبت أن العصر لم يخل من معصوم ، فكل امرافق عليه الامة في عصر ، مما لا يخالف العقل ؛ كان حتماً ، فاجماع الامة حق

٤٧- اصل : لما ثبت وجوب عصمة الامام ، ولم يثبت العصمة ، في غير الأئمة الاثنى عشر ، باتفاق الخصم ، فتت إمامة الاثنى عشر ، لعصمتهم ، فتجب متابعتهم ، على كل احد (وهم على بن ابي طالب ومنهم الحسن ع ثم الحسين ع وعلي ع وجعفر ع وموسى ع وعلي ع ومحمد ع وعلي ع والحسن ع ومحمد ع صاحب الزمان ، عجل الله فرجه - نسخة ش ٢٨٢/٣) .

٤٨- فائدة : سبب حرمان الخلق ، عن امام الزمان ، ليس من الله . تعالى ، لانه لا يخالف مقتضى حكمته و لامن الامام لعصمته ، فيكون

پس لابد، از جهت رعیت باشد. و تا علت آن زایل نشود؛ ظاهر نگردد، چه بعد از اراحت علت، و کشف حقیقت، حجت خدایرا، باشد بر خلق، نه خلق را بروی. و استبعاد از درازی عمر حضرت مهدی، علیه السلام، بودن؛ چون امکانش معلوم است، و از غیر او متفق، جهل محض بود.

۴۹- تبصرة: پیغمبر و امام، عالمتر ارامت و رعیت باشند؛ چون محتاج الیه اند در تعلیم امت، و شجاع تر، چون منصوبند در تادیب (منصوب اند اندر بعلیه) مفسدان؛ و بخدای، تعالی، نزدیکتر، چون معصومند و تفضیل پیغمبری، که صاحب سری ملک است، و مفری در گناه، بر امامت، (که) ریاست خلق است، همچون تفضیل امامتست، بر رعیتی.

IV

[فصل چهارم: معاد]

۵۰- القول فی المعاد: باری، سبحانه، چون خلق را بیافرید، و بعلم و قدرت و ارادت و ادراکات و قوی مختلف، مخصوص گردانید؛ و زمام اختیار، بدست ایشان داد، و ایشانرا تکلیفهای شاق، فرمود، و چندین الطاف خفی و جلی، بتقدیم رسانید؛ و غرض از اینجمله، مصلحت ایشان بود، هر آینه نوعی کمال باشد، که ایشانرا جز بکسب، حاصل نتواند آمد، والا خود، بدان کمال آفریدی. و چون دنیا را، دار تکلیف، گردانیده است، پس موضع کسب، دنیا است؛ تا این اندک عمر، در تحصیل آنچه برای آن آفریده اند، صرف کند؛ و آن کمال مقصود، که اهل استحقاق، ثواب، خوانند، کسب کنند، آنگاه، بعد از تحویل، از آن تمتع گیرند. و آن سرای را، سرای آخرت خوانند.

۵۱- مقدمة: آنچه آدمی برو اشاره میکند، در آن حال که میگوید، «من، خالی نبود؛ از آنکه جوهر بود یا عرض اگر عرض بود، باید که در محل باشد، و آن محل بدو موصوف بود. و معلوم است که

من رعيته و مالم يرل سبب الغيبة ؛ لم يظهر و الحجة ، بعد ازاحة العلل و كشف الحقيقة ، لله تعالى على الخلق و الاستعداد فى طول عمره بعد ثبوت امكانه ، و وقوعه فى غبره ، جهل محض .

٤٩- تبصرة : لما كان الانبياء و الائمة ع ، يحتاج اليهم الامة ، للتعليم و المايدب ، و جب ان يكونوا اعلم و اشجع . و لما كانوا معصومين و جب ان يكونوا قرب الى الله ، تعالى ، و لما كان الامام ، من رعية النبى ، و جب ان يكون النبى ، سبته فى الفضل الى الامام ، كنسبة الامام الى الرعية .

IV

التصل الرابع : فى العباد

٥٠- اصل ان الله ، تعالى ، خلق الانسان ، و اعطاه العلم و القدرة و الارادة و الادراك و القوى المختلفة ، و جعل زمام الاختيار بيده ، و كلفه تكاليف شاقة ، و خصه بالاطاف الخفية و الجليلة ، لغرض عايد اليه و ليس ذلك النوع كمال ، لا يحصل الا بالكسب ، اذ لو كان امكن ، بلا واسطة ، لخلقهم عليه ابتداء . و لما كانت الدنيا ، هى دار التكليف فهى دار الكسب ، يعمر الانسان فيها مده يمكن تحصيل كماله فيها ، ثم يحول الى دار اجزاء ، و تسمى دار الآخرة

٥١- مقدمة : الذى يشير اليه الانسان ، حال قوله « انا ، لو كان عرضا ؛ لاحتاج الى محل يتصف به ؛ لكن لا يتصف بالانسان شئ بالضرورة ؛ بل يتصف هو باوصاف غيره ؛ فيكون جوهر ا لو كان هو البدن ، او شئ

هیچ چیز بآدمی موصوف نیست؛ بلکه بغیر خویش موصوفست پس جوهر بود و این جوارح را که بدو اضافت میکنند، آلات او باشد، در افعالی که میکند. و چون آدمی چیزها میداد و می‌یابد، پس آن جوهر، مدرک و عالم بود و ما درین مقام، او را «روح» نام نهادیم.

۵۳- مقدمه: حشر اجساد، بمعنی آنکه: اجزای تنهای مردگان را جمع گردانند، و تألیف دهند، مثل تألیف اول، و روحی که بار اول مدبر او بود، راجع گردانند؛ ممکنست. چه باری، سبحانه، قادرست بر جملگی مقدورات، و عالمست بر جملگی ممکنات، و جسم، لذاته، قایل تألیف و ترکیب است، پس قادر، بدین ترتیب و ترکیب، که یاد کرده شد.

۵۴- اصل: جملگی انبیاء چون حشر اجساد، اخبار کرده‌اند، و ایشان معصومند، و حشر موافق مصلحت کلمت، پس حشر اجساد حق بود. و بهشت و دوزخ محسوس چنانکه وعده فرموده‌اند، واجب بود، بنا مکلفان، استیفای حق خویش کنند، از ثواب و عذاب، و همچنین عذاب گور، و نامه بدست دادن، و انطاق جوارح، و غیر آن، آنچه خبر داده‌اند، حق باشد. چه آن جمله از ممکنات است، و مخیر صادق خبر داده.

۵۵- هدایه: اعاده معدوم، محالست؛ چه لازم آید که عدم در میان یک وجود، متحمل شده باشد، پس وجود، دو وجود بوده باشد. و چون حشر حق است، پس اجزاء اصلی اندان مکلفان، و ارواح ایشان، هرگز معدوم نشود، بلکه تألیف اجزاء بدن، و مزاج آن، در بدن افتد. و آنچه فرموده. از معنی آنکه همه فانی شوند، یعنی مستهلک و مستغرق گردند.

۵۵- شبهه: فلاسفه گویند. حشر اجساد، محالست، از بهر آنکه هر جسد، که مراجی با اعتدال نزدیک، یابد؛ هر آینه، عقل فعال، نفسی، بروی

من جوارحه ، لم يتصف بالعلم ؛ لكنه يتصف به بالضرورة ، فيكون جوهرًا عالمًا ، والبدن وسائر جوارحه الاله فى افعاله ، ونحن نسميه ههنا الروح .

٥٢- مقدمة : جمع اجزاء بدن الميب ، و تاليها مثل ماكان ، و اعادة روحه المدبرة اليه ، يسمى حشر الاجساد و هو ممكن ، والله ، تعالى ، قادر على كل الممكنات ، وعالم بها ، والجسم قابل للتأليف ، فيكون قادر اعليه .

٥٣- اصل : الانبياء باسرههم اخبروا بحشر الاجساد ، و هو موافق للمصلحة الكلية ، فيكون حقا ؛ لعصمتهم . والجنة والدار المحسوستان ، كما وعدوا بهما ، حق ايضا ؛ ليستوفى المكلفون ، حقوقهم ، من الثواب والعقاب و كذلك عقاب القبر ، والصراط ، والكتب ، وانطاق الجوارح و غير ها ، مما اخبروا به من احوال الآخرة ، حق ؛ لامكانها ، و اخبار الصادق بها .

٥٤- هداية : اعادة المعدوم محال . والالزم تخلل العدم ، فى وجود واحد ؛ فيكون الواحد اثنين وهو محال . ولما كان حشر الاجساد حقا ؛ وجب ان لا يعدم اجزاء ابدان المكلفين ، وارواحهم ؛ بل يتبدل بالتأليف والمزاج . والفناء المشار اليه كناية عنه

٥٥- شبهة : قالت الفلاسفة حشر الاجساد محال ؛ لان كل جسد اعتدل مزاجه ، و استعد ، استحق فيضان النفس ، من العقل الفعال .

فایض گردانند. پس اگر جسدی را مزاج دیگر دهد؛ يك نفس، عقل بروی فایض گرداند، و یکی خود داشت، پس يك جسد را، دو نفس بود و ما را، بعد از آنکه اثبات قادری مخیر کردیم، و بآن ابطال اصول فاسدهٔ ایشان ظاهر گردانید، بجوات آن هذیانات احتیاجی نیست.

۵۶- اصل: ثواب و عقاب، چنانکه فرموده اند، مخلد باشد. پس هر که مستحق بهشت بود، علی الاطلاق، جاوید در بهشت بود، و هر که مستحق دوزخ بود، علی الاطلاق، جاوید در دوزخ بود، و هر که مستحق هیچکدام نبود، چون کودکان و مستضعفان و دیوانگان، هم اهل بهشت باشد، چه از کریم مطلق، نعیب ایشان نسزد و بماند کسی که استحقاق ثواب و عقاب بهم حاصل کند، ثواب دادن واجب است مطلقاً. چه غرض آفرینش خود ثوابست، و نیز چون وعده داده است، خلف وعده قبیح بود اما عقاب کردن کسی را واجب بود، که اخبار کرده باشد، از عقاب کردن او یقین، نه بتهدید مطلق، تا خلاف قول نکرده باشد. و عفو حسن است، و وعده داده است پس عفو جماعتی که بدین، از عقاب ایشان خبر نکرده باشد، قبیح بود. بلکه بعضی از آن واجب باشد، ایفای وعده را پس هر که او را عفو دریابد، هم اهل بهشت بود و هر که از آن محروم ماند، یا استحقاق ثواب و عقاب او یکدیگر را محبط گردانند، یا هم ثواب و هم عقاب بدهند، و این نیز از دو نوع خالی نبود، یا نخست ثواب دهند پس عقاب کنند یا برعکس. و اینست حصر مذاهب درین مقام.

۵۷- حل شك: مذهب اول مذهب اول، مذهب و عیدیانست. ایشان، عفو در غیر صفایر و اندازند، و در کبایر خلاف کرده اند اصحاب ابوعلی گویند: استحقاقی که زیاده بود، دیگر استحقاق را، نیست گردانند، و او باقی ماند. و این مذهب احباط است. و اصحاب ابو هاشم گویند: مثل بمثل متحابط شود، حکم فاضل را بود، و این مواز نه است و هر دو باطل است. چه مبنی

فلو اتصف اجزاء بدن الميت ، بالمزاج ، لاستحق نفسا من العقل . فان اعيد اليه نفسه الاولى ، على فولكم ، فيلزم اجتماع نفسين على بدن واحد ؛ وهو محال ونحن لما اثبتنا الفاعل المختار ، واطلنا قواعدهم ، لم نخرج الى جواب هذه الهذيان .

٥٦- اصل : الثواب و العقاب الموعودان ، دائمان ، و كل من استحق الثواب بالاطلاق ، خلد في الجنة و كل من استحق العقاب بالاطلاق خلد في النار ، و كل من لا يستحقهما ، كالصبيان والمجانين والمستضعفين لم يحسن من الكريم المطلق ، تمديبهم ، فيدخلون الجنة ايضا . وامامنا جمع بين الاستحقاقين ، فان كان متوعدا عليه توعدا مطلقا لا يعينه ؛ امكن بالامكان العام ، ان يعفو الله ، تعالى ، عنه بفضل و كرمه . لانه وعده به مع حسنه ؛ وخلف الوعد فيجوز ايضا الغرس من خلقه اثنائه ؛ فمما قبله نقض غرضه ، وان لم ينله عفو ، او كان متوعدا عليه بالعيى ، فاما ان يحبط احد الاستحقاقين بالآخر ، اولاً ، و الثانى اما ان يثبت ثم يعاف ، او بالعكس .

٥٧- حل شك : المذهب الاول ، وهو اسقاط احد الاستحقاقين بالآخر ، هو مذهب الوعيدية ، وهم لا يجوزون العفو الا فى الصغائر . فمذهب ابي على ، ان الاستحقاق الزايد يحبط الناقص ، ويبقى هو بكماله (بحاله) وهو الاحباط . ومذهب ابي هاشم ، انه لا يبقى من الزايد ، بعد التائب ، الا الفاضل عن حد (قدر) الناقص ، والباقي يسقط بالناقص ، وهو المراد بالموازنة ، ويكون الحكم

است، بر تأثیر و تأثر استحقاق، و آن معقول نیست. چه استحقاق امری اضافیست، و اضافات در اعیان موجود نباشد؛ و الا بتسلسل انجامد؛ و هر چه موجود نبود، تأثیر و تأثر او معقول نبود؛ و اگر موجود باشد، با يك زمان، در يك محل، هر دو موجود توانند بود، یا نه، اگر توانند بود، ضد نباشند؛ و این خلاف مذهب ایشان است؛ و یکی از ایشان نیز اولیتر نبود، بـ تأثیر، تا احباط کند. و چون یکی دیگری را محیط ساخت محیط محال بود که بمعدوم محیط شود؛ تا موازنه بود، و اگر جمع نتواند آمد، تأثیر ایشان، در یکدیگر معقول نبود، و بر مانقض نتوانند کرد با ضد او، چه ما ایشان را در یکدیگر تأثیر ندانیم، پس احباط و موازنه باطل بود؛ (و مذهب دوم، که ثواب یابد پس عقاب، متروکست باجماع) پس مذهب حق مذهب سیم است؛ که این جماعت را عقاب منقطع بود، و بعد از آن ثوابی مغلط؛ چه لایق عدل خود همین است؛ پس آنچه عبارت کرده اند از ترازوی حساب مبالغه است در راستی حساب و جزا.

۵۸ - هداية : شفاعت محمد، صلی الله علیه و آله، حق است باجماع؛ و بهری (بعضی) از اهل کبائر ادرا یابد چه هر که عفو در (از) کبیره جایز دارد؛ شفاعت پیغمبر ما هم جایز دارد؛ و هر که از آن امتناع (منع) کند، ازین هم امتناع کند. و مذهب دوم باطل باشد؛ پس مذهب اول حق بود

۵۹ - فائدة : ایمان عبارتست از: تصدیق آنچه واجب بود تصدیق آن، از دین پیغمبر، صلی الله علیه و آله. و این تفصیل باصل لغت نزدیکتر از آن است که وعیدیان گویند. پس اهل کبائر، چون تصدیق کرده باشند؛ مؤمن باشند؛ و معلوم است: که هر که بچنین (بر چنین) تصدیق میرود، و از اعمال نیک و بد خالی مستحق ثواب جاوید بود (نبود)، پس ثواب جاوید عوض ایمانست.

۶۰ - تبصرة : و حوش را، چنانچه (چنانکه) بقیامت وعده داده است، حشر کنند، و عوض آلام و مشقات بدیشان رسانند، چنانکه لایق کرم باشد و

للفاضل ، استحقاق ثواب كان او استحقاق عقاب . والمذهبان باطلان ؛ لا بتناهما على تأثير الاستحقاق وتأثيره ؛ وذلك غير معقول . لان الاستحقاق ، امر اضافى ؛ والاضافات لا توجد (لا وجود لها) فى الخارج ، والا لزم التسلسل ، ومالا يوجد لا يعقل تأثيره وتأثيره وان قلما وجوده ، قلنا اما ان يوجد الاستحقاقان معا ، اولاً ؛ والاول يقتضى ان لا يكونا ضدّين ، وذلك ينافى مذهبهم وايضاً لا يكون احدهما اولى بالتأثير فى الاحباط من الآخر ، واذا احبطا احدهما بالآخر فى الموازنة ، فكيف يحبط الآخر به . اذ تأثير المعدم فى الوجود غير معقول والثانى لا يعقل تأثير احدهما فى الآخر ، والا يرد (لا يرد) علينا الاضداد ، فانالم نحكم بتأثير كل واحد منهما بالآخر ، واما المذهب الثانى ، وهوان يثاب ثم يعاقب ؛ فمتروك بالاجماع ، فلم يبق الا الثالث ، وهوان يعاقب عقاباً مقطوعاً ، ثم يخلد فى الجنة ، وهو الحق المناسب للعدل وماعرعه بالميزان ، فهو كناية عن العدل فى الجزاء .

٥٨- هداية : شفاعة محمد ، س ، لاهل الكبائر ، ناسئة ، لان من جوز العفولهم ، جوز الشفاعة ، ومن لم يجوز لم يجوز ، ولما بطل المذهب الثانى ، ثبت الاول .

٥٩- هداية : الايمان تصديق ما يجب تصديقه ، من دين محمد ، س وهذا التفسير ، هو اقرب الى موضعه (موضوعه) اللغوى ، من تفسير الوعيدية . واهل الكبائر مصدقون ، فهم مؤمنون ، يستحقون الثواب الدائم ، لانه عوض الايمان .

٦٠- تبصرة : الوحوش تحشر ، كما وعد ، للاتصاف ، و ايصال اعواض الالام اليها ، كما يليق بعدله ، وكذلك المكلفون وغير المكلفين

همچنین مکلفان و غیر مکلفانرا ، عوض آلام و مشقات برسانند ، (مشاق
بدیشان رسانند) و حساب جمله براسمی بکنند انه القادر اللطیف .

٦١ - ختم و نصیحة : چون از آنچه داده بودیم ، فارغ شدیم ، وقت
آمد که سخن قطع کنیم پس بدین (براین) نصیحت ، ختم کردیم . که هر که
بدیده بصیرت ، چندین حکمت ، در آفریش خویش مشاهده کند ، باید که آنچه
غرض آفریننده بوده باشد ، از آفریدن ، ضایع نگذارد (نگرداند) ، تا
بدبخت دوجهان نشود (بفريط جهد) ایزد . سبحانه ، (حق تعالی) کافه
اهل رحمت را ، و فقیق ، رفیق (زیادت) گرداناد ؛ و الطاف در زیاده داراد ؛
انه خیر موفق و معین . والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه
محمد و اله اجمعین . (باتمام رسید رساله افضل المتقدمین و المتأخرین ،
حواجه بصیر الدین طوسی علیه الرحمة . . شهر ذی الحجة الحرام سنة
یکهزار و .. - نام نویسنده که همان طهماسب ولی نویسنده شماره های
دیگر اینجستگش ۱۱۹/۸ دانسگاه در ۱۰۵۰ میباید و تاریخ نوشتن که
همان ۱۰۵۰ باید باشد روی بریدگی کاغذ رفته است) - (انه خیر موفق
و معین ، والصلوة علی محمد و آله اجمعین - نسخه چاپی) - (محمد و
آله الاطهار بن الاکرمین و سلم تسلیما - نسخه ملک)

يوصل اليهم اعواض الامهم ومشاقهم ، وبحساب الجميع محاسبة حقه .

٦١- ختم ونصيحة : حيث وفيما ما وعدناه ، فلنقطع على نصيحة .
وهي ان من نظر بعين عقله في خلقته و شاهد هذه الحكم في بنيته ؛ يجب عليه ان يعرف غرض الخالق في خلقه بفضله ، ولا يضيعه بنفريطه وجهله ؛
والا شقى وخسر خسرانا مميّنا . و قدما الله واياكم لسعادة الدار الآخرة ،
بمحمد واله الطاهرين والحمد لله رب العالمين [بمحمد وعترته (الطاهرة)
الطاهرين ! آمين ؛ رب العالمين ! يا ارحم الراحمين]

انتشارات دانشگاه تهران

- | | | |
|------|---|-----------------------------|
| ۱ - | وراثت (۱) | تألیف دکتر عزت‌الله حبیرو |
| ۲ - | A Strain Theory of Matter | « محمود حسامی |
| ۳ - | آراء فلاسفه دربارهٔ عادت | ترجمه « برزو سپهری |
| ۴ - | کالبدشناسی هنری | تألیف « نعمت‌الله کیهانی |
| ۵ - | تاریخ یهقی جلد دوم | بمصحیح سعید نفیسی |
| ۶ - | بیماریهای دندان | تألیف دکتر محمود سیاسی |
| ۷ - | بهداشت و بازرسی خوراکیها | « سرهنگ شمس |
| ۸ - | حماسه سرانی دژ ایران | « دبیرح الله صفا |
| ۹ - | مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی | « محمد معین |
| ۱۰ - | نقشه برداری جلد دوم | « مهندس حسن شمس |
| ۱۱ - | گیاه شناسی | « حسین گل‌گلاب |
| ۱۲ - | اساس الاقتباس خواجه نصیر طوسی | بمصحیح مدرس رضوی |
| ۱۳ - | تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول | تألیف دکتر حسن ستوده نهرابی |
| ۱۴ - | روش تجزیه | « علی‌اکبر پربین |
| ۱۵ - | تاریخ افضل - مدایع الارمان فی وقایع کرمان | دراهم آورده دکتر مهدی بیای |
| ۱۶ - | حقوق اساسی | تألیف دکتر قاسم زاده |
| ۱۷ - | فقه و تجارت | « زین‌العابدین ذوالمجدین |
| ۱۸ - | راهنمای دانشگاه | — |
| ۱۹ - | مقررات دانشگاه | — |
| ۲۰ - | درختان جنگلی ایران | « مهندس حبیب‌الله نابی |
| ۲۱ - | راهنمای دانشگاه با انگلیسی | — |
| ۲۲ - | راهنمای دانشگاه بفرا نسه | — |
| ۲۳ - | Les Espaces Normaux | آلیف دکتر هشترو دی |
| ۲۴ - | موسیقی دورهٔ ساسانی | « مهدی برکشلی |
| ۲۵ - | حماسه ملی ایران | ترجمه « زرک علوی |
| ۲۶ - | زیست شناسی (۴) بحث در نظریهٔ لامارک | تألیف دکتر عزت‌الله خیبردی |
| ۲۷ - | هندسه تحلیلی | « علینقی وحدتی |
| ۲۸ - | اصول گداز و استخراج فلزات جلد اول | تألیف دکتر سکا، حایرد |
| ۲۹ - | اصول گداز و استخراج فلزات « دوم | « « « |
| ۳۰ - | اصول گداز و استخراج فلزات « سوم | « « « |
| ۳۱ - | ریاضیات در شیمی | « « « |
| ۳۲ - | جنگل شناسی جلد اول | « مرحوم مهندس کریم ساعی |
| ۳۳ - | اصول آموزش و پرورش | نگارش دکتر محمد باقر هوشیار |
| ۳۴ - | فیز یولوژی گیاهی جلد اول | « اسمعیل زاهدی |

- ۳۵- جبر و آنالیز
۳۶- گزارش سفر هند
۳۷- تحقیق انتقادی در عروض فارسی
۳۸- تاریخ صنایع ایران - طروف سفالین
۳۹- واژه نامه طبری
۴۰- تاریخ صنایع اروپا در قرون وسطی
۴۱- تاریخ اسلام
۴۲- جانورشناسی عمومی
۴۳- Les Connexions Normales
۴۴- کالبد شناسی توصیفی (۱) - استخوان شناسی
۴۵- روان شناسی کودک
۴۶- اصول شیمی پزشکی
۴۷- ترجمه و شرح تبصره علامه جلد اول
۴۸- اکوستیک (صوت) (۱) ارتعاشات - سرعت
۴۹- انگل شناسی
۵۰- نظریه توابع متغیر مختلط
۵۱- هندسه ترسیمی و هندسه رقومی
۵۲- درس اللغة و الادب (۱)
۵۳- جانور شناسی سیستماتیک
۵۴- پزشکی عملی
۵۵- روش تهیه مواد آلی
۵۶- ماهائی
۵۷- فیزیولوژی گیاهی جلد
۵۸- فلسفه آموزش و پرو
۵۹- شیمی تجزیه
۶۰- شیمی عمومی
۶۱- امیل
۶۲- اصول علم اقتصاد
۶۳- مقاومت مصالح
۶۴- کشت گیاه حشره کش پیرتر
۶۵- آسیب شناسی
۶۶- مکانیک فیزیک
۶۷- کالبد شناسی توصیفی (۲) - مفصل شناسی
۶۸- درما شناسی جلد اول
۶۹- درما شناسی دوم
۷۰- گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات
۷۱- شیمی آنالیتیک
۷۲- اقتصاد جلد اول
- نگارش دکتر محمد علی مجتهدی
« « غلامحسین صدیقی
« « پرویز نائل خانلری
« « مهدی بهرامی
« « صادق کیا
« « عیسی بهنام
« « دکتر فیاض
« « فاطمی
« « هشنودی
« « دکتر امیراعلم - دکتر حکیم
دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس - دکتر نائینی
نگارش دکتر مهدی جلالی
« « آ. وارتانی
« « زین العابدین ذوالمجدین
« « دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگو
« « ناصر انصاری
« « افضل پور
« « احمد بیرشک
« « دکتر محمدی
« « آزر م
« « نجم آبادی
« « صفوی گلپایگانی
« « آهی
« « زاهدی
« « دکتر فتح الله امیر هوشمند
« « علی اکبر پریمن
« « مهندس سعیدی
ترجمه مرحوم غلامحسین زیرک زاده
تألیف دکتر محمود کیهان
« « مهندس گوهریان
« « مهندس میردامادی
« « دکتر آرمین
« « د کمال جناب
تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم -
دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
تألیف دکتر عطائی
« « «
« « مهندس حبیب الله نابتی
« « دکتر گاکیک
« « علی اصغر پور همایون

۷۳- دیوان سید حسن غزنوی

۷۴- راهنمای دانشگاه

۷۵- اقتصاد اجتماعی

۷۶- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم

۷۷- زیبا شناسی

۷۸- تئوری سنتیک گازها

۷۹- کارآموزی داروسازی

۸۰- قوانین دامپزشکی

۸۱- جنگل شناسی جلد دوم

۸۲- استقلال آمریکا

۸۳- کنجکاوهای علمی و ادبی

۸۴- ادوار فقه

۸۵- دینامیک گازها

۸۶- آئین دادرسی در اسلام

۸۷- ادبیات فرانسه

۸۸- از سرین تا یونسکو - دو ماه در پارس

۸۹- حقوق تطبیقی

۹۰- میکروپشناسی جلد اول

۹۱- میز راه جلد اول

۹۲- < < دوم

۹۳- کالبد شکافی (تشریح عملی دست و پا)

۹۴- ترجمه و شرح تبصره علامه جلد دوم

۹۵- کالبد شناسی توصیفی (۴) - عضله شناسی

۹۶- < < (۴) - رگ شناسی

۹۷- بیماریهای گوش و حلق و بینی جلد اول

۹۸- هندسه تحلیلی

۹۹- جبر و آنالیز

۱۰۰- تفوق و برتری اسپانیا (۱۵۵۹-۱۶۶۰)

۱۰۱- کالبد شناسی توصیفی - استخوان شناسی اسب

۱۰۲- تاریخ عقاید سیاسی

۱۰۳- آزمایش و تصفیه آبها

۱۰۴- هشت مقاله تاریخی و ادبی

۱۰۵- فیه مافیه

۱۰۶- جغرافیای اقتصادی جلد اول

۱۰۷- الکتروسیته و موارد استعمال آن

۱۰۸- مبادلات انرژی در گیاه

۱۰۹- تلخیص البیان عن مجازات القرآن

۱۱۰- دو رساله - وضع الفاظ و قاعده لاضرر

۱۱۱- شیمی آلی جلد اول تئوری و اصول کلی

۱۱۲- شیمی آلی «ارماتیک» جلد اول

بتصحیح مدرس رضوی

-

تألیف دکتر شیدفر

< < حسن ستوده تهرانی

< علینقی وزیری

< دکتر روشن

< < جنیدی

< < میمنندی،واد

< مرحوم مهندس ساعی

< دکتر مجیر شبانی

-

< محمود شهابی

< دکتر غفاری

< محمد سنگلجی

< دکتر سپیدی

< < علی اکبر سیاسی

< < حسن افشار

تألیف دکتر سهراب - دکتر میر دامادی

< < حسین گلژی

< < < <

< < نعمت الله کیهانی

< < زین العابدین ذوالمجدین

< < دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم

دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس

< < < <

تألیف دکتر جشیداعلم

< < کامکار پارسی

< < < <

< < بیانی

< < میر بابائی

< < محسن عزیزی

نگارش دکتر محمد جواد جنیدی

< نصر الله فلسفی

< بدیع الزمان فروزانفر

< < دکتر محسن عزیزی

< < مهندس عبدالله ریاضی

< < دکتر اسمعیل زاهدی

< < سید محمد باقر سبزواری

< < محمود شهابی

< < دکتر عابدی

< < شیخ

- ۱۱۳- حکمت الهی عام و خاص
- ۱۱۴- اراض، خلق و بینی و حنجره
- ۱۱۵- نالیز ریاضی
- ۱۱۶- هندسه تحلیلی
- ۱۱۷- شکسته بندی جلد دوم
- ۱۱۸- باغبانی (۱) باغبانی عمومی
- ۱۱۹- اساس اتوچید
- ۱۲۰- فیزیک پزشکی
- ۱۲۱- اکوستیک صوت (۲) مشخصات صوت - لوله - تار
- ۱۲۲- حراحی فوری اطفال
- ۱۲۳- مهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)
- ۱۲۴- چشم پزشکی جلد اول
- ۱۲۵- شیمی فیزیک
- ۱۲۶- بیماریهای گیاه
- ۱۲۷- بحث در مسائل پرورش اخلاقی
- ۱۲۸- اصول عقاید و کرائم اخلاق
- ۱۲۹- تاریخ کشاورزی
- ۱۳۰- کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن
- ۱۳۱- امراض واگیر دام
- ۱۳۲- درس اللغة والادب (۲)
- ۱۳۳- واژه نامه فرغانی
- ۱۳۴- آک باخته شناسی
- ۱۳۵- حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)
- ۱۳۶- عضله و زیبایی پلاستیک
- ۱۳۷- طیف جذبی و اشعه ایکس
- ۱۳۸- مصنفات افضل الدین کاشانی
- ۱۳۹- روان شناسی (از لحاظ تربیت)
- ۱۴۰- ترمودینامیک (۱)
- ۱۴۱- بهداشت روستائی
- ۱۴۲- زمین شناسی
- ۱۴۳- مکانیک عمومی
- ۱۴۴- فیزیولوژی جلد اول
- ۱۴۵- کالبدشناسی و فیزیولوژی
- ۱۴۶- تاریخ تمدن ساسانی جلد اول
- ۱۴۷- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت اول
- سلسله اعصاب محیطی
- ۱۴۸- کالبدشناسی توصیفی (۵) قسمت دوم
- سلسله اعصاب مرکزی
- ۱۴۹- کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای حواس پنجگانه
- ۱۵۰- هندسه عالی (گروه و هندسه)
- ۱۵۱- اندام شناسی گیاهان
- نگارش مهدی قشقه
- « دکتر علیم مروستی
- « « منوچهر وصال
- « « احمد عقیلی
- « « امیر کیا
- « « مهندس شیبانی
- « « مهدی آشتیانی
- « « دکتر مرهاد
- « « اسمعیل بیگی
- « « مرعشی
- « « علی نقی منزوی نهرانی
- « « دکتر ضرابی
- « « بازرگان
- « « نبیری
- « « سپهری
- « « زین العابدین ذوالمجدین
- « « دکتر تقی بهرامی
- « « حکیم ود کتر گنج بخش
- « « رستگار
- « « معبدی
- « « صادق کیا
- « « عزیز رفیعی
- « « قاسم زاده
- « « کیهانی
- « « فاضل زندگی
- « « مینوی و بیعی مهدوی
- « « علی اکبر سیاسی
- « « مهندس بازرگان
- نگارش دکتر زوین
- « « بدالله سعایی
- « « مجتبی ریاضی
- « « کاتوزیان
- « « نصرالله نیک نفس
- « « سعید نفیسی
- « « دکتر امیراعلم - دکتر حکیم
- دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس
- » » » »
- » » » »
- تألیف دکتر اسدالله آل بویه
- « « پارسا

- ۱۵۲ - چشم پزشکی (۲)
 - ۱۵۳ - بهداشت شهری
 - ۱۵۴ - انشاء انگلیسی
 - ۱۵۵ - شیمی آلی (ارگانیک) (۲)
 - ۱۵۶ - آسیب شناسی (کانگلیوت استر)
 - ۱۵۷ - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی
 - ۱۵۸ - تفسیر حواجه عبدالله انصاری
 - ۱۵۹ - حشره شناسی
 - ۱۶۰ - نشانه شناسی (علم العلامات) جلد اول
 - ۱۶۱ - نشانه شناسی بیماریهای اعصاب
 - ۱۶۲ - آسیب شناسی عملی
 - ۱۶۳ - احتمالات و آمار
 - ۱۶۴ - الکتر استه صنعتی
 - ۱۶۵ - آئین دادرسی کیفری
 - ۱۶۶ - اقتصاد سال اول (چاپ دوم اصلاح شده)
 - ۱۶۷ - فیزیک (تابش)
 - ۱۶۸ - فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد دوم)
 - ۱۶۹ - > > > > (جلد سوم - قسمت اول) محمد تقی دانشپژوه
 - ۱۷۰ - رساله بودو نمود
 - ۱۷۱ - زندگانی شاه عباس اول
 - ۱۷۲ - تاریخ بهقی (جلد سوم)
 - ۱۷۳ - فهرست نشریات ابو علی سینا بزبان فرانسه
 - ۱۷۴ - تاریخ مصر (جلد اول)
 - ۱۷۵ - آسیب شناسی آزر دگی سیستم رتیکولو آندوتلیال
 - ۱۷۶ - نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانتیک
 - ۱۷۷ - فیزیولوژی (طب عمومی)
 - ۱۷۸ - خطوط لبه های جذبی (اشمه ایکس)
 - ۱۷۹ - تاریخ مصر (جلد دوم)
 - ۱۸۰ - سیر فرهنگ ایران ومغرب زمین
 - ۱۸۱ - فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم - قسمت دوم) محمد تقی دانش پژوه
 - ۱۸۲ - اصول فن کتابداری
 - ۱۸۳ - رادیو الکتریسته
 - ۱۸۴ - پیوره
 - ۱۸۵ - چهار رساله
 - ۱۸۶ - آسیب شناسی (جلد دوم)
 - ۱۸۷ - یادداشت های مرحوم قزوینی
 - ۱۸۸ - استخوان شناسی مقایسه ای (جلد دوم)
 - ۱۸۹ - جغرافیای عمومی (جلد اول)
 - ۱۹۰ - بیماریهای واگیر (جلد اول)
 - ۱۹۱ - تن. فولادی (جلد اول)
 - نگارش دکتر ضرابی
 - > > اعتمادیان
 - > > بازار گادی
 - > > دکتر شیخ
 - > > آرمن
 - > > ذبیح الله صفا
 - بتصحیح علی اصغر حکمت
 - تألیف جلال افشار
 - > > دکتر محمد حسین میمندی نژاد
 - > > صادق صبا
 - > > حسین رحمتیان
 - > > مهدوی اردبیلی
 - > > محمد مظفری زنگنه
 - > > محمد علی هدایتی
 - > > علی اصغر پوزهبابون
 - > > روشن
 - > > علینقی منزوی
 - > > > > (جلد سوم - قسمت اول) محمد تقی دانشپژوه
 - > > محدودشاهی
 - > > نصرالله فلسفی
 - بتصحیح سعید نفیسی
 - > > >
 - تألیف احمد بهمنش
 - > > دکتر آرمن
 - > > مرحوم زیرک راده
 - نگارش دکتر مصباح
 - > > زندگی
 - > > احمد بهمنش
 - > > دکتر صدیق اعلم
 - > > محمد تقی دانش پژوه
 - > > دکتر محسن صبا
 - > > رحیمی
 - > > محمود سیاسی
 - > > محمد سنگلجی
 - > > دکتر آرمن
 - فراهم آورده آقای ایرج افشار
 - تألیف دکتر میربابائی
 - > > مستوفی
 - > > غلامعلی بینشور
 - > > مهندس خلیلی

- ۱۹۲- حساب جامع وفاضل
- ۱۹۳- ترجمه مبدء و معاد
- ۱۹۴- تاريخ ادبيات روسي
- ۱۹۵- تاريخ تمدن ايران ساساني (جلد دوم)
- ۱۹۶- درمان تراخم با الكترول کو آگولاسيون
- ۱۹۷- شيمي و فيزيك (جلد اول)
- ۱۹۸- فيزيولوژي عمومي
- ۱۹۹- داروسازي جالينوسي
- ۲۰۰- علم العلامات نشانه شناسي (جلد دوم)
- ۲۰۱- استخوان شناسي (جلد اول)
- ۲۰۲- پوره (جلد دوم)
- ۲۰۳- علم النفس ابن سينا و تطبيق آن با رواشناسي جديد
- ۲۰۴- قواعده
- ۲۰۵- تاريخ سياسي و ديپلوماسي ايران
- ۲۰۶- فهرست مصنفات ابن سينا
- ۲۰۷- مخارج الحروف
- ۲۰۸- عيون الحكمة
- ۲۰۹- شيمي يولوژي
- ۲۱۰- ميكروشناسي (جلد دوم)
- ۲۱۱- حشرات زبان آور ايران
- ۲۱۲- هواشناسي
- ۲۱۳- حقوق مدني
- ۲۱۴- مآخذ قصص و تمثيلات مثنوي
- ۲۱۵- مكانيك استدلالی
- ۲۱۶- ترموديناميك (جلد دوم)
- ۲۱۷- گروه بندي و انتقال خون
- ۲۱۸- فيزيك، ترموديناميك (جلد اول)
- ۲۱۹- روان پزشي (جلد سوم)
- ۲۲۰- بيماريهای دروني (جلد اول)
- ۲۲۱- حالات عصباتي يا نورز
- ۲۲۲- گالبدشناسي توصيفي (۷)
- (دستگاه گوارش)
- ۲۲۳- علم الاجتماع
- ۲۲۴- الهيات
- ۲۲۵- هيدروليک عمومي
- ۲۲۶- شيمي عمومي معدني فلزات (جلد اول)
- ۲۲۷- آسيب شناسي آزردهاي سوزنال « غده فوق كليوي »
- ۲۲۸- اصول الصرف
- ۲۲۹- سازمان فرهنگي ايران
- نگارش دكتر مجتهدی
- ترجمه آقای محمودشاهی
- تأليف > سعيد نفيسي
- > > > >
- > دكتر پرفسور شمس
- > > توسلي
- > > شيباني
- > > مقدم
- > > ميمندي نژاد
- > > نعمت اله كيهاني
- > > محدود سياسي
- > > علي اكبر سياسي
- > > آقای محمودشاهی
- > > دكتر علي اكبر يينا
- > > مهدوي
- تصحيح و ترجمه دكتر پرويز نائل خانلري
- از ابن سينا - چاپ عكسي
- تأليف دكتر مافي
- > آقایان دكتر سهراب-
- دكتر ميردامادي
- > مهندس عباس دواچي
- > دكتر محمد منجمي
- > > سيدحسن امامي
- نگارش آقای فروزانفر
- > پرفسور فاطمي
- > مهندس بازرگان
- > > دكتر يحيى پوبا
- > > روشن
- > > ميرسپاسي
- > > ميمندي نژاد
- ترجمه > چهرآزي
- تأليف دكتر اميراعلم - دكتر حكيم
- دكتر كيهاني - دكتر نجم آبادي - دكتر نيك نفس
- تأليف دكتر مهدوي
- > فاضل توني
- > مهندس رياضي
- تأليف دكتر فضل الله شيرواني
- > > آرمين
- > > علي اكبر شهابي
- تأليف دكتر علي كني

۲۳۰- فیزیک، ترمودینامیک (جلد دوم)

۲۳۱- راهنمای دانشگاه

۲۳۲- مجموعه اصطلاحات علمی

۲۳۳- بهداشت غذایی (بهداشت نسل)

۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران

۲۳۵- ترجمه النهایه با تصحیح و مقدمه (۱)

۲۳۶- احتمالات و آمار ریاضی (۲)

۲۳۷- اصول تشریح چوب

۲۳۸- خون شناسی عملی (جلد اول)

۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی

۲۴۰- شیمی تجزیه

۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا

۲۴۲- پانزده گفتار

۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)

۲۴۴- اقتصاد کشاورزی

۲۴۵- علم العلامات (جلد سوم)

۲۴۶- بتن آرمه (۲)

۲۴۷- هندسه دیفرانسیل

۲۴۸- فیزیولوژی گل ورده بندی تك لپه ایها

۲۴۹- تاریخ زندگی

۲۵۰- ترجمه النهایه با تصحیح و مقدمه (۲)

۲۵۱- حقوق مدنی (۲)

۲۵۲- دفتر دانش و ادب (جزء دوم)

۲۵۳- یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)

۲۵۴- تفوق و برتری اسپانیا

۲۵۵- تیره شناسی (جلد اول)

۲۵۶- کالبد شناسی توصیفی (۸)

دستگاه ادرار و تناسل - پرده صفاق

۲۵۷- حل مسائل هندسه تحلیلی

۲۵۸- کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه ای)

۲۵۹- اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق

۲۶۰- بیماریهای خون و لنف (بررسی بالینی و آسیب شناسی)

۲۶۱- سرطان شناسی (جلد اول)

۲۶۲- شکسته بندی (جلد سوم)

۲۶۳- بیماریهای واگیر (جلد دوم)

۲۶۴- انگل شناسی (بندبائیان)

۲۶۵- بیماریهای درونی (جلد دوم)

۲۶۶- دامپرووری عمومی (جلد اول)

۲۶۷- فیزیولوژی (جلد دوم)

۲۶۸- شعر فارسی (در عهدشاهرخ)

نگارش دکتر روشن

—

—

نگارش دکتر فضل الله صدیق

» دکتر تقی بهرامی

» آقای سید محمد سبزواری

» دکتر مهدوی اردبیلی

» مهندس رضا حجازی

» دکتر رحمتیان دکتر شمس

» » بهمنش

» » شیروانی

» » ضیاء الدین اسمعیل بیکی

» آقای مجتبی مینوی

» دکتر یحیی بویا

» » احمد هومن

» » میندی نژاد

» آقای مهندس خلیلی

» دکتر بهروز

» » زاهدی

» » هادی هدایتی

» آقای سبزواری

نگارش دکتر امامی

—

» ایرج افشار

» دکتر خانبا با بیانی

» » احمد پارسی

تألیف دکتر امیر اعلم - دکتر حکیم - دکتر کیهانی

دکتر نجم آبادی - دکتر نیک نفس

نگارش دکتر علینقی وحدتی

» میر بابائی

» مهندس احمد رضوی

» دکتر رحمتیان

» » آرمین

» » امیر کیا

» » بیشور

» » عزیز رفیعی

» » میندی نژاد

» » بهرامی

» » علی کاتوزیان

» » یار شاطر

- ۲۶۹- فن انگشت نگاری (جلد اول و دوم) نگارش ناصرقلی رادسر
- ۲۷۰- منطق التلویحات د کتر بیاض
- ۲۷۱- حقوق حنائی د عبدالحسین علی آبادی
- ۲۷۲- سمبولوژی اعصاب د چهارزی
- ۲۷۳- کالبد شناسی توصیفی (۹) تألیف د کتر امیر اعلم - د کتر حکیم - د کتر کیهانی
(دستگاه تولید صوت و تنفس) د کتر نجم آبادی - د کتر نیک نفس
- ۲۷۴- اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی نگارش د کتر محسن صبا
- ۲۷۵- گزارش کنفرانس اتمی ژنو د جناب د کتر بازرگان
- ۲۷۶- امکان آلوده کردن آبهای مشروب نگارش د کتر حسین سهراب - د کتر میمنده نژاد
- ۲۷۷- مدخل منطق صورت نگارش د کتر غلامحسین مصاحب
- ۲۷۸- ویروسها د فرج الله شفا
- ۲۷۹- تالیفاتها (آلکها) د عزت الله خبیری
- ۲۸۰- گیاه شناسی سیستماتیک د محمد درویش
- ۲۸۱- تیره شناسی (جلد دوم) د بارسا
- ۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیر الدین طوسی د مدرس رضوی
- ۲۸۳- احادیث منتهوی د آقای فروزافر
- ۲۸۴- قواعد النحو د قاسم تویرکانی
- ۲۸۵- آزمایشهای فیزیك د کتر محمد باقر محمودیان
- ۲۸۶- پندنامه اهواری یا آئین پزشکی د محمود نجم آبادی
- ۲۸۷- بیماریهای خون (جلد سوم) د یحیی پویا
- ۲۸۸- جنین شناسی (رویان شناسی) جلد اول د احمد شفائی
- ۲۸۹- مکانیک فیزیك (اندازه گیری مکانیک نقطه د کمال الدین جناب
مادی و فرضیه سسی) (چاپ دوم)
- ۲۹۰- بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه) د محمد تقی قوامیان
- ۲۹۱- اکوستیک (صوت) چاپ دوم د ضیاء الدین اسماعیل بیگی
- ۲۹۲- چهار مقاله بتصحیح د محمد معین
- ۲۹۳- داریوش یکم (پادشاه پارسها) نگارش د منشی زاده
- ۲۹۴- کالبدشکافی تشریح عملی سرو کردن - سلسله اعصاب مرکزی د نعمت الله کیهانی
- ۲۹۵- درس اللغة والادب (۱) چاپ دوم د محمد مهدی
- ۲۹۶- سه گفتار خواجه طوسی بکوشش محمد تقی دانش پژوه
- ۲۹۷- Sur les espaces de Riemann نگارش د کتر هشترودی

